Submit Date: 02 August 2026
Revise Date: 12 August 2026
Accept Date: 02 November 2026
Initial Publish: 13 November 2026
Final Publish: 23 July 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

The Principle of Cooperation among the Branches of Government and Its Impact on Achieving Constitutional Balance: A Comparative Study of Iraq, Egypt, and Iran

Ali Hassan Ali Akili[1], Mehdi Rajaei*[2]

1. PhD Student, Department of Public Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran
2. Department of Public Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran

* Corresponding Author's Email: M.rajaei@qom.ac.ir

ABSTRACT

The principle of cooperation among the branches of government is a major mechanism for achieving constitutional balance and preventing the concentration of public power in contemporary constitutional systems. Although the doctrine of separation of powers emphasizes the relative independence of the legislative, executive, and judicial branches, the experience of modern states demonstrates that absolute institutional separation is neither practically feasible nor compatible with the complex requirements of governance. Accordingly, legally structured cooperation, mutual oversight, and effective mechanisms for resolving jurisdictional conflicts constitute essential complements to the separation of powers. This study examines the impact of interbranch cooperation on constitutional balance in Iraq, Egypt, and Iran through a descriptive, analytical, and comparative approach. It analyzes the distribution of constitutional competences, patterns of interaction among the three branches, mechanisms of political and judicial oversight, and the role of constitutional and administrative adjudication in resolving institutional disputes. The findings indicate that in Iraq, the combination of parliamentary government and federalism makes cooperation necessary both horizontally among the branches and vertically between the federal government, regions, and governorates, with the Federal Supreme Court performing a central role in resolving constitutional conflicts. In Egypt, the significant institutional capacity of the executive increases the importance of parliamentary supervision, administrative justice, and constitutional review as mechanisms for preserving equilibrium. In Iran, the relative independence of the three branches operates within a multilayered system of institutional and supervisory mechanisms that may enhance accountability but can also generate jurisdictional ambiguity when the boundaries of authority are not sufficiently clear. The study concludes that constitutional balance is most effectively achieved when cooperation among governmental branches is institutionalized through clearly defined competences, transparency, accountability, mutual supervision, and rapid, binding procedures for resolving jurisdictional disputes.

Keywords: *Separation of Powers, Interbranch Cooperation, Constitutional Balance, Mutual Oversight, Iraq, Egypt, Iran.*

How to cite: Ali Akili, A. H., Rajaei, M. (2026). The Principle of Cooperation among the Branches of Government and Its Impact on Achieving Constitutional Balance: A Comparative Study of Iraq, Egypt, and Iran. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law, 5*(3), 1-25.

تاریخ ارسال: ۱۱ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۲۱ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۱ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۲۲ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ مرداد ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

اصل همکاری میان قوا و تأثیر آن بر تحقق تعادل قانون اساسی: مطالعه تطبیقی عراق، مصر و ایران

علی حسن علی عکیلی[۱]، مهدی رجایی[۲*]

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.
۲. گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: M.rajaei@qom.ac.ir

چکیده

اصل همکاری میان قوا یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تحقق تعادل قانون اساسی و جلوگیری از تمرکز قدرت در نظام‌های سیاسی معاصر است. اگرچه نظریه تفکیک قوا بر استقلال نسبی قوای مقننه، مجریه و قضائیه تأکید دارد، تجربه دولت‌های جدید نشان می‌دهد که جدایی مطلق قوا نه امکان‌پذیر است و نه می‌تواند نیازهای پیچیده حکمرانی را پاسخ دهد. ازاین‌رو، همکاری قانونمند، نظارت متقابل و وجود سازوکارهای مؤثر حل تعارض، مکمل ضروری اصل تفکیک قوا محسوب می‌شوند. پژوهش حاضر با هدف تحلیل تأثیر همکاری میان قوا بر تحقق تعادل قانون اساسی در عراق، مصر و ایران انجام شده و با رویکرد توصیفی، تحلیلی و تطبیقی، ساختار روابط میان قوای سه‌گانه، نحوه توزیع صلاحیت‌ها، ابزارهای نظارت متقابل و نقش مراجع قضایی و قانون اساسی در حل اختلافات نهادی را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که در عراق، ساخت پارلمانی و فدرال موجب شده است همکاری میان قوا علاوه بر سطح افقی، در روابط میان حکومت فدرال، مناطق و استان‌ها نیز اهمیت ویژه‌ای پیدا کند و دادگاه عالی فدرال نقشی محوری در حل تعارضات ایفا نماید. در مصر، تمرکز قابل توجه قدرت اجرایی ضرورت تقویت کنترل پارلمانی، قضای اداری و دادرسی قانون اساسی را افزایش داده است. در ایران نیز استقلال قوای سه‌گانه در کنار مجموعه‌ای از سازوکارهای نظارتی و نهادی تحقق می‌یابد که می‌توانند هم موجب تقویت پاسخ‌گویی و هم، در صورت ابهام در حدود صلاحیت‌ها، منشأ تعارض شوند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تعادل قانون اساسی زمانی به‌طور مؤثر تحقق می‌یابد که همکاری میان قوا در چهارچوب صلاحیت‌های روشن، شفافیت، پاسخ‌گویی، نظارت متقابل و سازوکارهای سریع و الزام‌آور حل اختلاف نهادینه شود.

کلیدواژگان: *تفکیک قوا، همکاری میان قوا، تعادل قانون اساسی، نظارت متقابل، عراق، مصر، ایران.*

نحوه استناددهی: علی عکیلی، علی حسن.، رجایی، مهدی. (۱۴۰۵). اصل همکاری میان قوا و تأثیر آن بر تحقق تعادل قانون اساسی: مطالعه تطبیقی عراق، مصر و ایران. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۳)، ۲۵-۱.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

تنظیم مناسبات میان قوای عمومی یکی از بنیادی‌ترین مسائل حقوق اساسی معاصر است؛ زیرا کیفیت توزیع، اعمال و کنترل قدرت سیاسی مستقیماً بر حاکمیت قانون، تضمین حقوق و آزادی‌های عمومی و ثبات ساختار دولت اثر می‌گذارد. نظریه کلاسیک تفکیک قوا، با هدف جلوگیری از تمرکز قدرت و ایجاد موانع نهادی در برابر استبداد، بر توزیع وظایف اصلی حکومت میان قوای مقننه، مجریه و قضائیه تأکید داشت؛ بااین‌حال، تحول دولت جدید و گسترش وظایف آن نشان داده است که جدایی مطلق و مکانیکی قوا نه از لحاظ حقوقی امکان‌پذیر است و نه از لحاظ عملی می‌تواند اداره منسجم امور عمومی را تضمین کند. در واقع، ساختارهای جدید قانون اساسی به‌جای آنکه قوا را در سه حوزه کاملاً جدا و غیرمرتبط قرار دهند، شبکه‌ای از صلاحیت‌های متمایز، اختیارات متقابل، سازوکارهای مشورتی و ابزارهای نظارتی را ایجاد می‌کنند که از طریق آنها استقلال هر قوه با ضرورت همکاری نهادی پیوند می‌یابد. تفکیک قوا هنگامی کارکرد واقعی پیدا می‌کند که استقلال سازمانی با کنترل متقابل و امکان تعامل قانونمند همراه شود؛ زیرا استقلال بدون ارتباط ممکن است به انسداد تصمیم‌گیری و همکاری بدون حدود روشن نیز می‌تواند به ادغام صلاحیت‌ها و غلبه یک قوه بر قوای دیگر منتهی شود. در تحلیل الگوهای مختلف تفکیک قوا نیز تأکید شده است که تفاوت نظام‌های سیاسی بیش از آنکه در اصل شناسایی قوای سه‌گانه باشد، در شدت استقلال، دامنه ابزارهای کنترل و میزان ارتباط متقابل آنها آشکار می‌شود (Behnia, 2005). بر همین مبنا، مطالعه اصل همکاری میان قوا را نمی‌توان در تقابل با تفکیک قوا قرار داد؛ بلکه همکاری باید به‌عنوان سازوکار تکمیل‌کننده تفکیک، وسیله پیشگیری از اختلال نهادی و شرط تحقق تعادل قانون اساسی مورد توجه قرار گیرد. نظریه تفکیک قوا در ساخت معاصر خود نیز به جدایی مطلق اشاره ندارد، بلکه بر تقسیم کار حکومتی در کنار ابزارهایی برای جلوگیری از تجاوز هر نهاد به قلمرو دیگری استوار است (Abu Darwish, 2017). از این منظر، قانون اساسی صرفاً سند توزیع صلاحیت نیست، بلکه نظامی از روابط متقابل است که باید هم امکان تصمیم‌گیری مؤثر را فراهم سازد و هم هر تصمیم را در معرض محدودیت‌ها و کنترل‌های حقوقی قرار دهد. اصل همکاری میان قوا از این واقعیت ناشی می‌شود که اعمال وظایف حکومتی در بسیاری از حوزه‌ها دارای ماهیت زنجیره‌ای و چندنهادی است. تصویب یک قانون، تنظیم بودجه عمومی، انعقاد برخی تعهدات مهم دولتی، انتصاب مقامات عالی، اداره وضعیت‌های استثنایی، اجرای احکام قانون اساسی و حتی تضمین استمرار خدمات عمومی معمولاً محصول اقدام منفرد یک قوه نیست. در فرایند قانون‌گذاری، ابتکار ممکن است از قوه مجریه آغاز شود، تصمیم نهایی در پارلمان اتخاذ گردد و انطباق مصوبه با قانون اساسی در معرض کنترل نهاد قضایی یا قانون اساسی قرار گیرد. در بودجه عمومی، دولت مسئول تهیه و پیشنهاد است، پارلمان صلاحیت تصویب و کنترل سیاسی و مالی دارد و مراجع قضایی و نظارتی نیز می‌توانند مشروعیت نحوه اجرا را بررسی کنند. بنابراین، مرز صلاحیت‌ها باید به‌گونه‌ای طراحی شود که از یک سو استقلال تصمیم نهایی هر مرجع در محدوده صلاحیتش حفظ شود و از سوی دیگر، ارتباط ضروری میان مراحل مختلف فرایند عمومی قطع نگردد. تعارض میان مقننه و مجریه هنگامی شکل می‌گیرد که یکی از دو قوه در تنظیم امور مشترک از مرزهای قانونی خود عبور کند یا ابزارهای نظارتی را به ابزار سلطه تبدیل سازد (Shirshab, 2024). به همین جهت، همکاری قانون اساسی نمی‌تواند به معنای اغماض در برابر تجاوز از صلاحیت، توافق سیاسی خارج از چارچوب حقوقی یا کاهش استقلال نهادها تلقی شود. همکاری معتبر باید مبتنی بر صلاحیت، شفافیت، مسئولیت، امکان نظارت و قابلیت بازبینی باشد. در این برداشت، تعامل میان قوا هنگامی مشروع است که هر یک از طرف‌ها با حفظ

شخصیت نهادی و مسئولیت خاص خود در فرایندی مشترک مشارکت کند، بدون آنکه نتیجه نهایی به محو مرزهای قانونی یا ایجاد مرکز قدرت برتر و غیرپاسخ‌گو بینجامد.

اهمیت مسئله در نظام‌های عراق، مصر و ایران از آن جهت دوچندان است که هر سه کشور، با وجود اشتراک در برخی سنت‌های حقوق عمومی، دارای ساختارهای سیاسی و قانون اساسی متفاوت‌اند. عراق بر اساس قانون اساسی ۲۰۰۵ نظامی پارلمانی و فدرال دارد که در آن مسئله توزیع قدرت نه فقط در سطح افقی میان سه قوه، بلکه در سطح عمودی میان حکومت فدرال، مناطق و استان‌ها نیز مطرح است. همین ساخت چندسطحی، مسئله همکاری را از ارتباط ساده میان مقننه و مجریه فراتر می‌برد و آن را به حوزه تعیین صلاحیت‌های مشترک، حل تعارض‌های فدرالی و داوری دادگاه عالی فدرال گسترش می‌دهد. پژوهش درباره توزیع صلاحیت در عراق نشان می‌دهد که تضمین تعادل فدرال به تعیین دقیق صلاحیت‌های انحصاری، مشترک و باقیمانده و وجود سازوکار مؤثر حل اختلاف وابسته است (Ali, 2020). در مصر، تمرکز بیشتر ساخت دولت در کنار نقش گسترده قوه مجریه با نظام نظارت پارلمانی، شورای دولتی و دادگاه عالی قانون اساسی همراه شده است. ازاین‌رو، تعادل نه از طریق فدرالیسم، بلکه عمدتاً در رابطه میان صلاحیت اجرایی دولت، اقتدار تقنینی پارلمان و کنترل قضایی مشروعیت تحقق می‌یابد. بررسی تاریخی جایگاه قدرت اداری نیز نشان داده است که توسعه وظایف اجرایی همواره ضرورت تعیین حدود ارتباط آن با دیگر قدرت‌های عمومی را افزایش داده است (Al-Sayed, 1985). در ایران نیز ساختار قانون اساسی، در کنار شناسایی قوای سه‌گانه، نهادهایی را در فرایند قانون‌گذاری، نظارت و حل برخی اختلافات وارد می‌کند که الگوی خاصی از تعامل و کنترل را به وجود می‌آورند. تحلیل اصل تفکیک قوا در نظام ایران نشان می‌دهد که استقلال قوا در ساخت حقوقی کشور با روابط نهادی و ابزارهای نظارتی متنوعی همراه است و از الگوی جدایی مطلق پیروی نمی‌کند (Mousavi, 2021). ازاین‌رو، مقایسه سه کشور امکان بررسی سه صورت متفاوت از همکاری را فراهم می‌سازد: همکاری در دولت فدرال، همکاری در ساخت متمرکز دارای نظام دوگانه نظارت قضایی و همکاری در نظامی که روابط قوای کلاسیک با نهادهای خاص قانون اساسی تکمیل شده است.

مسئله اصلی پژوهش آن است که صرف پذیرش اصل تفکیک قوا در متن قانون اساسی تضمین‌کننده تعادل واقعی میان قدرت‌های عمومی نیست. ممکن است قانون اساسی صلاحیت‌ها را به‌صورت رسمی توزیع کند، اما در عمل، برتری سیاسی یا سازمانی یک قوه، ضعف ابزارهای پاسخ‌گویی، عدم استقلال کافی مراجع نظارتی، ابهام در مرز صلاحیت‌ها یا فقدان سازوکار سریع حل اختلاف موجب شود تعادل مورد نظر قانون اساسی تحقق نیابد. تجربه نظام‌های حقوقی مختلف نشان داده است که فاصله میان قواعد حقوقی و عملکرد نهادی یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد تعارض در اداره عمومی است؛ به‌ویژه هنگامی که اقتدار رسمی قانون با ملاحظات عملی، منافع نهادی یا ساخت‌های قدرت برخورد می‌کند (Ben Massoud, 2018). در چنین شرایطی، همکاری می‌تواند دو چهره متفاوت پیدا کند: اگر مبتنی بر قواعد روشن باشد، وسیله کاهش اصطکاک و افزایش پاسخ‌گویی است؛ اما اگر فاقد مرز و ضمانت اجرا باشد، ممکن است به توافق‌های غیرشفاف، انتقال مسئولیت یا تضعیف کنترل متقابل منجر شود. از این رو، پرسش اساسی آن است که همکاری میان قوا تحت چه شرایطی به تحقق تعادل قانون اساسی کمک می‌کند و در نظام‌های عراق، مصر و ایران چه سازوکارهایی برای تبدیل تعامل نهادی به همکاری قانونمند وجود دارد. پرسش دیگری که در امتداد این مسئله مطرح می‌شود آن است که نقش دادرسی اساسی و اداری در تنظیم مرز میان همکاری مشروع و مداخله نامشروع چیست و

چگونه می‌توان از طریق حل اختلافات صلاحیتی مانع تبدیل اختلاف نهادی به بحران در کارکرد دولت شد.

هدف این پژوهش، تحلیل تطبیقی اصل همکاری میان قوای مقننه، مجریه و قضائیه و ارزیابی تأثیر آن بر تحقق تعادل قانون اساسی در عراق، مصر و ایران است. بر این اساس، پژوهش می‌کوشد ضمن تبیین جایگاه همکاری در کنار تفکیک قوا، مهم‌ترین حوزه‌های تعامل قوای عمومی را شناسایی کند، نحوه توزیع و کنترل صلاحیت‌ها را در سه نظام مورد مطالعه مقایسه نماید و نقش مراجع قضایی و قانون اساسی را در حفظ حدود صلاحیت‌ها ارزیابی کند. فرض اصلی پژوهش آن است که تعادل قانون اساسی نه از طریق جدایی مطلق قوا، بلکه از طریق ترکیب استقلال سازمانی، همکاری قانونمند و نظارت متقابل تحقق می‌یابد و هر اندازه سازوکارهای همکاری از وضوح، شفافیت، الزام حقوقی و کنترل قضایی بیشتری برخوردار باشند، احتمال تمرکز قدرت و تعارض مخرب میان نهادهای حکومتی کاهش می‌یابد. روش پژوهش توصیفی، تحلیلی و تطبیقی است و با تمرکز بر ساخت قانون اساسی و سازوکارهای عملی رابطه قوا در سه کشور انجام می‌شود. نوآوری مطالعه در آن است که همکاری را نه موضوعی فرعی در نظریه تفکیک قوا، بلکه متغیری مستقل در سنجش کیفیت تعادل قانون اساسی تلقی می‌کند و به‌جای محدود شدن به رابطه دو قوه، تعامل سه قوه و نقش سازوکارهای قضایی حل تعارض را در یک چارچوب تطبیقی بررسی می‌نماید.

از حیث پیشینه نظری، مطالعات انجام‌شده درباره ایران عمدتاً بر اصل تفکیک و نحوه توزیع قدرت متمرکز بوده‌اند. بررسی جایگاه تفکیک قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نشان داده است که این اصل در متن قانون اساسی با ویژگی‌های ساخت نهادی کشور سازگار شده و شکل آن با الگوی کلاسیک یکسان نیست (Samimi et al., 2024). همچنین، مطالعه ابزارهای تفوق یا کنترل قوه مقننه بر قوه مجریه نشان می‌دهد که رابطه میان دو قوه را باید بر پایه مجموعه‌ای از ابزارهای مسئولیت سیاسی، نظارت و مشارکت در تصمیم‌گیری تحلیل کرد و نه صرفاً بر اساس جدایی سازمانی (Karimi, 2011). در عراق، تمرکز ادبیات بیشتر بر فدرالیسم، صلاحیت دادگاه عالی فدرال و تعارض میان مراجع قضایی بوده است. نقش دادگاه عالی فدرال در تفسیر قانون اساسی به این معناست که این دادگاه صرفاً ابطال‌کننده قوانین نیست، بلکه از طریق تفسیر، مرزهای عملکرد نهادهای مختلف را نیز روشن می‌سازد (Al-Naili, 2017). مطالعات مربوط به تعارض صلاحیت نیز نشان می‌دهند که تعدد مراجع قضایی بدون نظام مؤثر تعیین مرجع می‌تواند خود به عامل بی‌ثباتی حقوقی تبدیل شود (Hamza, 2022). در مصر نیز مسئله تعارض صلاحیت و روابط قضای اداری با دیگر مراجع از دیرباز به‌عنوان بخشی از تضمین وحدت نظام حقوقی مطرح بوده است (Jabr, 1981). برآیند این مطالعات ضرورت رویکردی را آشکار می‌سازد که تفکیک، همکاری، نظارت و حل تعارض را اجزای یک ساخت واحد تلقی کند. چنین رویکردی زمینه تحلیل این پرسش را فراهم می‌کند که چگونه تعامل قوا می‌تواند بدون از میان بردن استقلال آنها، به ثبات و تعادل ساخت قانون اساسی منجر شود.

مبانی نظری اصل همکاری میان قوا و رابطه آن با تعادل قانون اساسی

اصل همکاری میان قوا از لحاظ نظری در نقطه تلاقی دو ضرورت بنیادین قرار دارد: نخست، ضرورت جلوگیری از تمرکز قدرت و دوم، ضرورت حفظ توان دولت برای تصمیم‌گیری و اجرای مستمر وظایف عمومی. تفکیک قوا پاسخ کلاسیک به ضرورت نخست بود، اما تجربه تحول دولت نشان داد که بدون ارتباط کارکردی میان نهادهای حکومتی نمی‌توان ضرورت دوم را تأمین کرد. بنابراین، تفکیک در مفهوم معاصر بیش از آنکه دیواری نفوذناپذیر میان نهادهای دولت ایجاد کند، حدود اولیه مسئولیت، اختیار و پاسخ‌گویی را تعیین می‌کند. مطالعات مربوط به نظریه تفکیک قوا

نیز تأکید کرده‌اند که هدف اصلی این نظریه جلوگیری از انحصار تمامی کارکردهای قانون‌گذاری، اجرا و قضا در یک مرکز است و نه منع هرگونه تعامل میان صاحبان این کارکردها (Khudr, 2016). در این چارچوب، همکاری را می‌توان تعامل سازمان‌یافته دو یا چند نهاد عمومی برای دستیابی به هدفی قانون اساسی دانست که در آن، هر نهاد صلاحیت مستقل خویش را حفظ می‌کند اما برای تکمیل فرایندی مشترک، انجام مشورت، ارائه اطلاعات، کسب موافقت، پاسخ به نظارت یا پذیرش نتیجه مرجع حل اختلاف با دیگر نهادها ارتباط برقرار می‌نماید. جوهر همکاری در این تعریف، «تکمیل متقابل» است و نه «ادغام». اگر دو قوه چنان در هم ادغام شوند که نتوان مسئولیت هر یک را از دیگری تشخیص داد، دیگر با همکاری مواجه نیستیم؛ بلکه با اختلاط صلاحیت و کاهش پاسخ‌گویی روبه‌رو خواهیم بود. در مقابل، اگر قوا هرگونه ارتباط متقابل را نفی کنند، زنجیره تصمیم عمومی گسسته می‌شود و تفکیک از ابزار مهار قدرت به عامل ناکارآمدی تبدیل خواهد شد.

از منظر حقوقی، همکاری زمانی ارزش قانون اساسی پیدا می‌کند که شکل، موضوع و حدود آن قابل تعیین باشد. صرف توصیه به هماهنگی یا حسن روابط میان نهادها برای تحقق همکاری کافی نیست، بلکه باید روشن باشد چه نهادی آغازکننده فرایند است، چه مرجعی حق اظهارنظر دارد، کدام نظر الزام‌آور است، تصمیم نهایی در اختیار چه مقامی قرار دارد و در صورت اختلاف چه سازوکاری برای حل تعارض وجود خواهد داشت. در این معنا، همکاری برخلاف هماهنگی صرف اداری، می‌تواند آثار حقوقی مشخص داشته باشد. برای مثال، الزام دولت به ارائه لایحه بودجه و الزام پارلمان به بررسی و تصویب آن دو مرحله مرتبط از یک فرایند حقوقی‌اند که هیچ‌یک به‌تنهایی جای مرحله دیگر را نمی‌گیرد. همین وضعیت در اجرای احکام قانون اساسی مشاهده می‌شود؛ صدور حکم توسط مرجع قضایی زمانی به تعادل نهادی منجر می‌شود که قوای دیگر سازوکار اجرای آن را بپذیرند و از بی‌اثر کردن نتیجه دادرسی خودداری کنند. بررسی نقش قوای دولت در اجرای احکام قانون اساسی نشان می‌دهد که اعتبار عملی دادرسی اساسی وابسته به تعامل میان قاضی قانون اساسی و نهادهایی است که آثار حکم را در حوزه تقنین یا اجرا محقق می‌کنند (Al-Mahdi, 2024). بنابراین، همکاری صرفاً پیش از تصمیم رخ نمی‌دهد، بلکه در مرحله اجرای تصمیم نهایی و بازگرداندن وضعیت حقوقی به چارچوب قانون اساسی نیز استمرار می‌یابد.

تعادل قانون اساسی نیز نباید با برابری ریاضی اختیارات سه قوه یکی دانسته شود. وظایف قوای مقننه، مجریه و قضائیه ماهیت متفاوتی دارند و به همین علت نمی‌توان انتظار داشت هر یک از نظر تعداد صلاحیت‌ها یا قدرت مداخله کاملاً هم‌سطح باشند. منظور از تعادل آن است که نظام توزیع و کنترل قدرت به‌گونه‌ای طراحی شود که هیچ قوه‌ای نتواند بدون محدودیت، صلاحیت‌های دیگران را جذب یا آثار کنترل آنها را خنثی کند. در یک نظام متعادل ممکن است قوه مجریه از ظرفیت اداری، اطلاعاتی و عملیاتی بسیار گسترده‌ای برخوردار باشد، اما در برابر پارلمان مسئولیت سیاسی داشته باشد و تصمیمات آن در معرض نظارت قضایی قرار گیرد. در مقابل، پارلمان اختیار وضع قواعد عام را دارد، ولی نمی‌تواند وظیفه اجرای موردی قانون یا حل دعاوی را به خود اختصاص دهد. قضائیه نیز از استقلال در رسیدگی و صدور رأی برخوردار است، اما نباید به جای قانون‌گذار سیاست عمومی بسازد یا به جای مجریه اداره امور روزمره را بر عهده گیرد. استقلال قضایی یکی از مهم‌ترین عناصر حفظ این توازن است و رابطه آن با تفکیک قوا در نظام عراق نیز به‌عنوان شرط جلوگیری از نفوذ سیاسی در وظیفه داوری مورد تأکید قرار گرفته است (Al-Zubaidi, 2012). در نتیجه، تعادل زمانی شکل می‌گیرد که هر قوه از هسته‌ای از صلاحیت‌های مستقل برخوردار باشد و هم‌زمان

ابزارهای حقوقی لازم برای مهار تجاوز دیگر قوا وجود داشته باشد.

نظارت متقابل مهم‌ترین حلقه پیوند تفکیک و همکاری است. اگر همکاری صرفاً بر اقدامات مشترک تأکید کند ولی ابزار کنترل را نادیده بگیرد، احتمال تبانی نهادی و کاهش پاسخ‌گویی افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، اگر نظارت صرفاً ماهیت مقابله‌ای داشته باشد و هیچ کانال همکاری برای اصلاح یا تکمیل تصمیم فراهم نشود، رابطه قوا به کشمکش دائمی تبدیل می‌شود. نظارت پارلمانی بر مجریه نمونه روشنی از این وضعیت است. سؤال، استیضاح، بررسی بودجه، تحقیق و تفحص و کنترل اجرای قوانین، ابزارهایی برای اعمال مسئولیت‌اند، اما کارکرد سالم آنها مستلزم دسترسی پارلمان به اطلاعات و پاسخ‌گویی منظم دولت است. تعارض نظارتی زمانی تشدید می‌شود که دولت از ارائه اطلاعات لازم خودداری کند یا پارلمان ابزارهای نظارتی را به جای پاسخ‌گویی به وسیله مداخله مستقیم در اجرای امور تبدیل سازد (Shirshab, 2024). بنابراین، نظارت باید بر مرز میان «کنترل نتیجه و مشروعیت» و «تصاحب وظیفه اجرایی» استوار باشد. همین منطق درباره کنترل قضایی نیز صدق می‌کند. قاضی باید بتواند تصمیم خلاف قانون را ابطال کند یا حدود صلاحیت را مشخص سازد، اما کنترل قضایی نباید به مدیریت مستمر حوزه‌هایی تبدیل شود که قانون اساسی آنها را به مجریه یا مقننه واگذار کرده است.

حل تعارض صلاحیت یکی دیگر از عناصر بنیادی تعادل است. در هر نظامی که چند نهاد از صلاحیت‌های مرتبط برخوردارند، بروز اختلاف درباره مرز اختیار امری استثنایی نیست، بلکه پیامد طبیعی تقسیم قدرت محسوب می‌شود. مسئله اصلی آن است که این اختلاف از چه طریقی و با چه سرعتی حل شود. تعارض مثبت زمانی رخ می‌دهد که دو مرجع خود را صالح بدانند و تعارض منفی هنگامی شکل می‌گیرد که هر یک صلاحیت را از خود نفی کند. هر دو وضعیت می‌تواند حق اشخاص، ثبات تصمیم و استمرار وظایف عمومی را مخدوش کند. در ادبیات حقوقی، حتی تعریف تعارض و تمایز آن از اختلاف تفسیری یا تقنینی اهمیت دارد؛ زیرا بدون تعریف روشن، تعیین مرجع و ضمانت اجرای حل اختلاف دشوار خواهد بود (Al-Tribaq, 2022). در عراق، پیچیدگی ساخت قضایی و فدرال اهمیت این موضوع را افزایش داده است. بررسی تعارض کارکردی میان دادگاه عالی فدرال و قضای اداری نشان می‌دهد که ابهام در قلمرو صلاحیت می‌تواند موجب رقابت نهادی و صدور تصمیم‌هایی با آثار متداخل شود (Hamza, 2022). همچنین، تعارض میان قضای عادی و اداری در عراق و اقلیم کردستان نشان داده است که استقلال مراجع بدون مرجع نهایی مؤثر برای تعیین صلاحیت ممکن است به ناامنی حقوقی منتهی شود (Mawlud, 2023). بنابراین، وجود قاضی تعارض یا مرجع نهایی تفسیر نه تنها یک ابزار قضایی، بلکه بخشی از معماری همکاری میان نهادهاست.

همکاری در دولت‌های فدرال دارای بعد مضاعف است. در چنین نظام‌هایی، تفکیک افقی میان سه قوه با تقسیم عمودی قدرت میان مرکز و واحدهای تشکیل‌دهنده دولت ترکیب می‌شود. در عراق، قانون اساسی فدرال صلاحیت‌هایی را در سطح فدرال نگه داشته و برخی حوزه‌ها را به مناطق و استان‌ها مرتبط ساخته است. در حوزه‌هایی که صلاحیت‌ها مشترک یا آثار سیاست‌ها متقابل‌اند، همکاری عمودی ضرورت پیدا می‌کند. تضمین‌های توزیع صلاحیت میان مقامات فدرال و منطقه‌ای هنگامی مؤثرند که قواعد تعیین اولویت، شیوه مشارکت و مسیر حل اختلاف روشن باشند (Ali, 2020). به همین دلیل، در نظام فدرال همکاری صرفاً یک فضیلت سیاسی نیست؛ بلکه شرط عملی وحدت دولت در عین حفظ خودمختاری واحدهای تشکیل‌دهنده است. اگر دولت مرکزی همه حوزه‌های مشترک را به نفع خود تفسیر کند، فدرالیسم به تمرکز پنهان تبدیل می‌شود و اگر مناطق هر نوع هماهنگی را نفی کنند، یکپارچگی سیاست‌های اساسی و خدمات عمومی

آسیب می‌بیند. دادگاه عالی فدرال در چنین محیطی نقشی بیش از مرجع کنترل قوانین دارد. صلاحیت ذاتی این دادگاه در رسیدگی به اختلافات فدرالی، تفسیر قانون اساسی و برخی تعارض‌های نهادی موجب می‌شود دادگاه به نقطه اتصال حقوقی میان سطوح مختلف قدرت بدل گردد (Al-Karbati, 2023). در این معنا، قضا به جای آنکه صرفاً پس از وقوع نقض مداخله کند، از طریق تثبیت تفسیر، قواعد همکاری آینده را نیز روشن می‌سازد.

در نظام مصر، همکاری بیشتر در چهارچوب دولت واحد و رابطه میان نهادهای مرکزی معنا پیدا می‌کند. دولت و دستگاه اداری از توان گسترده در اجرای سیاست‌ها برخوردارند و همین امر اهمیت نظارت پارلمانی و قضایی را افزایش می‌دهد. جایگاه تاریخی قدرت اداری در میان قدرت‌های عمومی نشان داده است که رشد مداوم وظایف اجرایی می‌تواند مرز سنتی میان قانون‌گذاری و اداره را تحت فشار قرار دهد (Al-Sayed, 1985). تنظیمات اجرایی، قراردادهای عمومی، بودجه و اقدامات اداری حوزه‌هایی هستند که در آنها دولت به اختیار کافی برای اقدام نیاز دارد، اما این اختیار باید در چارچوب قانون و تحت کنترل باقی بماند. شورای دولتی و دادگاه عالی قانون اساسی در این زمینه دو نوع کنترل متفاوت اما مکمل ایجاد می‌کنند: نخست، کنترل مشروعیت تصمیمات و اقدامات اداری و دوم، کنترل انطباق قوانین با قانون اساسی و حل برخی مسائل صلاحیتی. سابقه مطالعه تعارض صلاحیت در حوزه اداری مصر نیز اهمیت وجود سازوکارهایی را نشان می‌دهد که مانع باقی ماندن دعاوی میان مراجع مختلف یا ایجاد نتایج متناقض شوند (Jabr, 1981). بنابراین، در ساخت متمرکز نیز همکاری بدون داوری حقوقی کافی نمی‌تواند تعادل را تضمین کند.

در ایران، اصل تفکیک قوا با ویژگی‌های ساخت قانون اساسی کشور و حضور نهادهای خاص در فرایند کنترل و تصمیم‌گیری همراه است. بررسی تطبیقی تفکیک قوا در ایران نشان می‌دهد که اصل استقلال قوای سه‌گانه با سازوکارهایی از ارتباط و نظارت متقابل ترکیب شده است (Mousavi, 2021). از یک سو، دولت در ارائه لوایح، تنظیم برنامه و بودجه و اجرای قوانین نقشی محوری دارد و از سوی دیگر، مجلس از طریق تصویب قوانین و بودجه و ابزارهای مسئولیت سیاسی بر دولت اثر می‌گذارد. فرایند قانون‌گذاری نیز با مرحله نظارت بر مصوبات تکمیل می‌شود و به همین جهت قانون‌گذاری یک اقدام منفرد مجلس نیست، بلکه فرایندی چندمرحله‌ای است. بررسی جایگاه تفکیک قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بیانگر آن است که استقلال باید در متن کل ساخت حقوقی و نه به‌صورت جدایی مطلق تفسیر شود (Samimi et al., 2024). چالش اصلی آن است که روابط میان نهادها به نحوی تنظیم شود که تعدد مراکز بررسی و کنترل به تأخیر، ابهام مسئولیت یا انتقال مستمر اختلاف از یک نهاد به نهاد دیگر منجر نشود. ازاین‌رو، تعادل قانون اساسی در ایران نیز مستلزم وضوح فرایندها، الزام به استدلال، شفافیت تصمیم و تعیین مرجع حل اختلاف است.

برآیند مبانی نظری آن است که همکاری، نظارت و حل اختلاف سه سطح مکمل در ساخت تعادل‌اند. همکاری امکان جریان تصمیم را فراهم می‌کند، نظارت مانع سوءاستفاده از این جریان می‌شود و حل اختلاف از توقف نظام در صورت تعارض جلوگیری می‌کند. هر سه سطح باید به اصل صلاحیت مقید باشند. اصل صلاحیت تضمین می‌کند که هر مشارکت نهادی بر مبنای مجوز حقوقی صورت گیرد و قوه‌ای نتواند به نام همکاری وظیفه دیگری را جذب کند. اصل شفافیت تضمین می‌کند که تبادل نظر، موافقت یا مخالفت قابل مشاهده و ارزیابی باشد. اصل مسئولیت مانع آن می‌شود که تصمیم مشترک به تصمیم بی‌صاحب تبدیل گردد. اصل بازبینی نیز امکان اصلاح انحراف و تفسیر حدود صلاحیت را فراهم می‌سازد. به همین دلیل، همکاری مؤثر را باید ساختی حقوقی دانست که میان انعطاف و محدودیت تعادل برقرار می‌کند. هرچه این ساخت دقیق‌تر باشد، تعامل قوا بیشتر به تعادل

منتهی می‌شود و هرچه روابط بر عرف‌های غیرشفاف یا مصلحت‌های مقطعی متکی باشد، خطر تبدیل همکاری به سلطه یا تبانی افزایش می‌یابد.

مبانی و سازوکارهای همکاری میان قوا در عراق، مصر و ایران

در عراق، سازوکار همکاری قوا باید در پرتو دو ویژگی اساسی قانون اساسی ۲۰۰۵ تحلیل شود: پارلمانی بودن ساخت حکومت و فدرال بودن سازمان دولت. در سطح افقی، مجلس نمایندگان، قوه مجریه و قوه قضائیه هر یک وظایف متمایزی دارند، اما تشکیل و استمرار دولت، قانون‌گذاری، بودجه، انتصابات عالی و پاسخ‌گویی سیاسی مستلزم تعامل مستمر میان آنهاست. در سطح عمودی نیز حکومت فدرال، مناطق و استان‌ها در حوزه‌های گوناگون با یکدیگر ارتباط دارند و همین امر شبکه روابط را پیچیده‌تر می‌کند. اصل تفکیک قوا در عراق نه تنها از استقلال قضایی پشتیبانی می‌کند، بلکه مبنایی برای جلوگیری از آن است که اختلاف سیاسی میان قوا به تصرف وظایف یکدیگر تبدیل شود (Al-Zubaidi, 2012). در عین حال، ساخت پارلمانی اقتضا می‌کند که قوه مجریه از حمایت سیاسی مجلس برخوردار باشد و در برابر آن پاسخ‌گو باقی بماند. بنابراین، ارتباط دولت و پارلمان از ابتدا در متن تشکیل قدرت اجرایی وجود دارد و نمی‌توان آن را با الگوی جدایی سخت سازگار دانست. این رابطه در ارائه برنامه دولت، تصویب بودجه، نظارت بر وزیران و امکان سلب اعتماد استمرار پیدا می‌کند. همکاری در اینجا نه یک رابطه برون‌ساختاری، بلکه جزء ذاتی نظام پارلمانی است.

در حوزه قانون‌گذاری عراق، تعامل دولت و مجلس به‌ویژه در موضوعات فنی، مالی و اجرایی اهمیت دارد. بسیاری از سیاست‌های عمومی برای تبدیل شدن به قاعده الزام‌آور به مصوبه پارلمان نیاز دارند، اما اطلاعات و توان کارشناسی اولیه غالباً در دستگاه اجرایی متمرکز است. چنین وضعیتی دولت را به یکی از منابع اصلی شکل‌دهی ابتکار تقنینی تبدیل می‌کند، در حالی که اختیار تصویب و اصلاح قانون در چارچوب صلاحیت تقنینی مجلس باقی می‌ماند. همکاری سالم زمانی شکل می‌گیرد که دولت اطلاعات، ارزیابی‌ها و آثار مالی را به‌صورت کامل در اختیار پارلمان قرار دهد و مجلس نیز بدون ورود به مدیریت اجرایی، محتوای قواعد و حدود اختیار دولت را تعیین کند. مسئله تعارض نظارتی میان مقننه و مجریه نشان می‌دهد که مرز میان کنترل و مداخله باید دقیق باشد؛ زیرا استفاده گسترده و فاقد ضابطه از ابزارهای یکی از دو طرف می‌تواند همکاری را به رقابت نهادی بدل سازد (Shirshab, 2024). در مقابل، پاسخ‌گو نبودن دستگاه اجرایی یا محروم کردن پارلمان از اطلاعات ضروری می‌تواند نظارت را بی‌اثر کند. بنابراین، همکاری تقنینی نیازمند تبادل اطلاعات، رعایت مهلت‌های قانونی، ارائه دلایل و پذیرش مسئولیت هر مرحله است.

بودجه عمومی در عراق یکی از روشن‌ترین عرصه‌های ضرورت همکاری است. قوه مجریه به دلیل دسترسی به داده‌های درآمدی، هزینه‌ای و برنامه‌های اجرایی مسئول اصلی تهیه پیشنهاد بودجه است، اما اجازه هزینه‌کرد عمومی و تعیین سقف منابع و مصارف بدون نقش پارلمان با منطق حکومت نمایندگی سازگار نیست. ازاین‌رو، بودجه نقطه تلاقی برنامه اجرایی دولت و اختیار مالی مجلس است. نظارت پارلمانی بر بودجه نباید به تهیه مستقیم بودجه از سوی مجلس تبدیل شود و اختیار دولت در پیشنهاد نیز نباید موجب شود تصویب پارلمان به تأییدی صوری تنزل یابد. در دولت فدرال عراق، این موضوع با توزیع منابع میان مرکز و واحدهای منطقه‌ای نیز ارتباط پیدا می‌کند و به همین دلیل، قواعد بودجه بخشی از تعادل عمودی قدرت را تشکیل می‌دهند. بررسی تضمین‌های توزیع صلاحیت میان حکومت فدرال و مناطق نشان داده است که ابهام در مرز صلاحیت مالی یا اجرایی می‌تواند به اختلاف مستمر میان دو سطح حکومت منجر شود (Ali, 2020). همکاری مالی باید بر معیارهای ازپیش‌معلوم، داده‌های قابل

بررسی، شفافیت انتقال منابع و امکان اعتراض حقوقی استوار باشد تا بودجه به ابزار فشار سیاسی یک سطح بر سطح دیگر تبدیل نشود.

نقش دادگاه عالی فدرال عراق در معماری همکاری اهمیت ویژه‌ای دارد. این دادگاه از طریق نظارت بر قانون اساسی بودن قواعد، تفسیر قانون اساسی و رسیدگی به برخی اختلافات نهادی، مرجع نهایی تعیین حدود بسیاری از روابط قدرت است. صلاحیت تفسیری دادگاه سبب می‌شود ابهام‌های قانون اساسی که ممکن است به کشمکش سیاسی طولانی تبدیل شوند، در قالب تصمیم حقوقی قابل الزام حل شوند (Al-Naili, 2017). در نظام فدرال، نقش دادگاه در اختلاف میان حکومت فدرال و مناطق نیز به همکاری عمودی پیوند می‌خورد. بررسی صلاحیت ذاتی دادگاه عالی فدرال نشان می‌دهد که دامنه مأموریت آن، علاوه بر کنترل هنجاری، به حفظ انتظام روابط نهادهای عالی و حل اختلاف‌های ناشی از ساخت فدرال مرتبط است (Al-Karbati, 2023). اهمیت این نقش در آن است که تعادل نباید به توان سیاسی طرف قوی‌تر وابسته باشد. اگر اختلاف میان دولت فدرال و یک منطقه صرفاً از طریق چانه‌زنی سیاسی حل شود، نتیجه می‌تواند تابع موازنه مقطعی قدرت باشد؛ اما داوری قانون اساسی امکان ارجاع اختلاف به معیارهای حقوقی را فراهم می‌کند. البته کارآمدی این سازوکار به استقلال دادگاه، شفافیت دلایل، الزام‌آور بودن احکام و اجرای به‌موقع آنها توسط سایر نهادها وابسته است.

ساخت قضایی عراق خود نیز ممکن است محل تعارض صلاحیت باشد و همین امر نشان می‌دهد که همکاری فقط میان سه قوه کلاسیک مطرح نیست، بلکه درون هر قوه نیز ضرورت پیدا می‌کند. اختلاف میان دادگاه عالی فدرال و قضای اداری درباره حدود وظایف، نمونه‌ای از تعارض کارکردی است که می‌تواند آثار مستقیم بر اشخاص و نهادهای عمومی داشته باشد (Hamza, 2022). تعارض میان مراجع عادی و اداری نیز از موضوعات قدیمی نظام حقوقی عراق بوده است (Al-Saadi, 1999). در ساخت عراق و اقلیم کردستان، پیچیدگی این موضوع بیشتر می‌شود و بررسی‌های کاربردی ضرورت وجود معیارهای روشن برای تعیین مرجع صالح را نشان داده‌اند (Mawlud, 2023). اگر دو مرجع حکم متناقض صادر کنند یا هر دو از رسیدگی خودداری نمایند، تعادل قدرت صرفاً مسئله‌ای انتزاعی نخواهد بود، بلکه مستقیماً امنیت حقوقی و حق دادخواهی را تهدید می‌کند. بنابراین، نظام تعیین مرجع، رسیدگی سریع به تعارض، وحدت در آثار تصمیم و پذیرش رأی مرجع نهایی باید به‌عنوان بخشی از همکاری قضایی دیده شود.

در مصر، همکاری میان قوا در ساخت دولت واحد و تمرکز سیاسی و اداری بیشتری رخ می‌دهد. قوه مجریه در اداره خدمات عمومی، تنظیم سیاست‌های اجرایی و مدیریت دستگاه اداری ظرفیت گسترده‌ای دارد، اما این توان در چارچوب قانون‌گذاری پارلمان و نظارت قضایی قرار می‌گیرد. مطالعات مربوط به جایگاه قدرت اداری نشان می‌دهند که توسعه دولت اجرایی به‌صورت طبیعی مرزهای تماس آن با قانون‌گذار و قاضی را افزایش داده است (Al-Sayed, 1985). در چنین ساختی، قانون باید جهت و حدود اقدام اجرایی را تعیین کند، اما نمی‌تواند تمامی جزئیات فنی و متغیر اداره را مستقیماً تنظیم کند. در نتیجه، تفویض اختیار تنظیمی و صدور آیین‌نامه ضرورت پیدا می‌کند. مسئله اصلی حفظ حد تفویض است. اگر دولت به بهانه اجرای قانون قواعدی وضع کند که ماهیتاً موضوعات اساسی قانون‌گذاری را تغییر دهند، از همکاری به قلمرو تصاحب صلاحیت وارد می‌شود. در مقابل، اگر قانون‌گذار تمام جزئیات اجرایی را منجمد کند، امکان اداره مؤثر امور عمومی کاهش می‌یابد. همکاری مطلوب اقتضا می‌کند قانون حدود، اهداف و تضمین‌ها را تعیین کند و اداره، جزئیات اجرایی را در همان چهارچوب تنظیم نماید.

بودجه و تعهدات مالی در مصر نیز عرصه مهم همکاری میان دولت و پارلمان است. صلاحیت اجرایی در اداره منابع، انعقاد قراردادها و اجرای پروژه‌های عمومی باید با صلاحیت نمایندگان مردم در تصویب بودجه و کنترل تعهدات عمومی سازگار شود. این امر به‌ویژه درباره تعهداتی اهمیت دارد که آثار مالی آنها از یک سال مالی فراتر می‌رود یا نسل‌های آینده را با بدهی و هزینه مواجه می‌کند. در چنین مواردی، نظارت پیشینی قانون‌گذار نقش جلوگیری‌کننده دارد و صرف حسابرسی بعدی نمی‌تواند جای آن را بگیرد. تعامل میان اراده اجرایی و مجوز تقنینی، همکاری را به فرایندی دارای مراحل مشخص تبدیل می‌کند. نقش قوای دولت در اجرای الزامات قانون اساسی نیز نشان می‌دهد که مسئولیت رعایت محدودیت‌های مالی یا نهادی صرفاً بر عهده یک قوه نیست و اجرای مؤثر قواعد قانون اساسی نیازمند واکنش هماهنگ نهادهای مختلف است (Al-Mahdi, 2024). بنابراین، اهمیت همکاری در مصر را باید نه در کاهش اقتدار دولت، بلکه در تبدیل اقتدار اجرایی به اقتداری قانونی، پاسخ‌گو و قابل بازبینی جست‌وجو کرد.

قوه قضائیه مصر، به‌ویژه از طریق قضای اداری و دادرسی قانون اساسی، مکمل این ساخت است. قضای اداری امکان سنجش مشروعیت اعمال اداره را فراهم می‌کند و کنترل قانون اساسی از تجاوز قانون‌گذار به قواعد برتر جلوگیری می‌نماید. این دو سطح نظارت باید از لحاظ صلاحیت هماهنگ باشند تا خود به تولید تعارض منجر نشوند. مطالعات قدیمی درباره تعارض صلاحیت در عرصه اداری مصر نشان داده‌اند که وجود قواعد روشن برای تعیین مرجع رسیدگی، بخش مهمی از انتظام قضایی است (Jabr, 1981). همکاری قضایی در اینجا به معنای تابع کردن یک شاخه قضایی به دیگری نیست، بلکه تضمین می‌کند هر اختلاف در مرجع طبیعی خود رسیدگی شود و در صورت بروز تعارض، مرجع نهایی بتواند تکلیف را روشن سازد. اهمیت چنین سازوکاری زمانی بیشتر می‌شود که تصمیم اداری بر حقوق بنیادین یا منافع مالی گسترده اثر بگذارد. در آن وضعیت، سرعت و قطعیت تعیین صلاحیت همان اندازه اهمیت دارد که کیفیت حکم ماهوی اهمیت دارد.

در ایران، روابط قوا در بستری شکل می‌گیرد که در آن اصل استقلال قوای سه‌گانه با سازوکارهای خاص قانون اساسی ترکیب شده است. قوه مقننه در وضع قوانین و تصویب بودجه، قوه مجریه در تهیه بسیاری از لوایح، اداره کشور و اجرای قوانین و قوه قضائیه در رسیدگی به اختلافات و تضمین اجرای قانون نقش اصلی دارند، اما فرایند تصمیم عمومی در بسیاری از موارد به تعامل چند نهاد نیاز دارد. تبیین اصل تفکیک قوا در حقوق ایران نشان داده است که استقلال به معنای انزوای نهادی نیست و ساخت قانون اساسی کانال‌های متعددی برای ارتباط میان نهادها ایجاد کرده است (Samimi et al., 2024). دولت با ارائه لایحه در شکل‌گیری دستور تقنینی مشارکت می‌کند؛ مجلس می‌تواند طرح ارائه کند و بر اجرای قوانین نظارت داشته باشد؛ و نظام کنترل مصوبات نیز انطباق آنها با قواعد برتر را بررسی می‌کند. ازاین‌رو، قانون‌گذاری در ایران فرایندی چندمرحله‌ای است که موفقیت آن به وضوح حدود صلاحیت و وجود مجاری حل اختلاف بستگی دارد.

رابطه مجلس و دولت در ایران به‌طور خاص نمود روشن همکاری همراه با کنترل است. دولت برای اجرای برنامه‌های عمومی به قوانین و اعتبارات مصوب نیاز دارد و مجلس نیز برای قانون‌گذاری مؤثر به اطلاعات اجرایی، برآورد مالی و تجربه دستگاه‌های تخصصی وابسته است. در عین حال، ابزارهای سؤال، استیضاح و بررسی عملکرد، رابطه را از همکاری صرف به پاسخ‌گویی متقابل تبدیل می‌کنند. مطالعه ابزارهای تفوق قوه مقننه بر قوه مجریه در ایران نشان داده است که ظرفیت نظارتی مجلس می‌تواند تأثیر عمیقی بر روابط قدرت داشته باشد (Karimi, 2011). مسئله اصلی آن است که این ابزارها در چهارچوب هدف نظارتی استفاده شوند و موجب اداره مستقیم دستگاه‌های اجرایی نشوند. به همین

ترتیب، دولت نیز نباید با استفاده از قدرت اطلاعاتی، بودجه‌ای یا اجرایی خود، نظارت مجلس را بی‌اثر کند. تعادل زمانی ایجاد می‌شود که مجلس بر نتیجه، مشروعیت و مسئولیت نظارت کند و دولت در انتخاب روش‌های اجرایی در حدود قانون از آزادی کافی برخوردار باشد.

یکی از چالش‌های مهم در ایران، کیفیت مرحله پیش از قانون‌گذاری و ارتباط آن با مرحله اجراست. در بسیاری از موضوعات پیچیده، کارآمدی قانون به ارزیابی آثار مالی، اداری و اجتماعی و دریافت نظر دستگاه‌های مرتبط وابسته است. همکاری پیشینی میان دولت، مجلس و نهادهای تخصصی می‌تواند از تصویب مقررات متعارض، غیرقابل اجرا یا فاقد منابع کافی جلوگیری کند. مطالعه چالش‌های اجرای نظریه تفکیک قوا در نظام حقوقی ایران نشان داده است که ساخت نهادی جدید نیازمند برداشت منعطف اما ضابطه‌مند از روابط قواست (Aref-Kia et al., 2019). این مسئله در سیاست‌گذاری‌های تخصصی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا هیچ قوه‌ای به‌تنهایی همه اطلاعات و ظرفیت لازم را در اختیار ندارد. بااین‌حال، مشارکت کارشناسی نباید صلاحیت تصمیم نهایی را مخدوش کند. آنچه باید تقویت شود، الزام به ارائه ارزیابی، انتشار دلایل، ثبت دیدگاه‌ها و پاسخ‌گویی نسبت به رد یا پذیرش آنهاست.

مقایسه سه کشور نشان می‌دهد که ابزارهای همکاری تابع ماهیت ساخت قانون اساسی‌اند. در عراق، فدرالیسم و نقش دادگاه عالی فدرال بُعد عمودی مهمی به همکاری می‌دهد. در مصر، مسئله اصلی کنترل قدرت اجرایی گسترده در چهارچوب دولت واحد و پیوند آن با نظارت اداری و قانون اساسی است. در ایران، شبکه روابط میان قوای سه‌گانه و نهادهای خاص قانون اساسی الگویی چندلایه از کنترل و تعامل ایجاد می‌کند. با وجود این تفاوت‌ها، چند سازوکار در هر سه نظام مشترک است: قانون‌گذاری نیازمند ارتباط میان ابتکار و تصویب است؛ بودجه نیازمند پیوند تهیه، تصویب، اجرا و حسابرسی است؛ نظارت سیاسی به تبادل اطلاعات و پاسخ‌گویی وابسته است؛ و حل اختلافات صلاحیتی نیازمند مرجع مستقل و تصمیم الزام‌آور است. بنابراین، همکاری مؤثر را نمی‌توان با افزایش تعداد نشست‌های مشترک یا ارجاع‌های اداری سنجید، بلکه معیار آن کیفیت حقوقی پیوند میان صلاحیت‌ها، شفافیت مراحل، مسئولیت مشخص و قابلیت اصلاح انحراف است.

ارزیابی تطبیقی تأثیر همکاری میان قوا بر تحقق تعادل قانون اساسی

ارزیابی تأثیر همکاری بر تعادل قانون اساسی باید از این فرض آغاز شود که تعادل یک وضعیت ثابت یا نقطه نهایی نیست، بلکه فرایندی مستمر برای تنظیم رابطه میان استقلال، تعامل و کنترل است. حتی دقیق‌ترین قانون اساسی نیز نمی‌تواند تمامی اختلافات آینده را پیش‌بینی کند؛ زیرا تحول وظایف دولت، تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی و پیدایش حوزه‌های جدید سیاست عمومی، مرزهای سنتی صلاحیت را پیوسته در معرض آزمون قرار می‌دهد. بنابراین، کیفیت یک نظام قانون اساسی را باید از توان آن در جذب اختلاف و حل آن در قالب قواعد حقوقی سنجید. اصل تفکیک قوا زمانی موفق است که هم از تمرکز جلوگیری کند و هم موجب فلج نهادی نشود. مطالعات تطبیقی درباره ایران و سایر نظام‌ها نیز نشان می‌دهد که اجرای نظریه تفکیک در عمل با چالش‌هایی ناشی از پیچیدگی ساخت دولت و ضرورت همکاری میان نهادها مواجه است (Aref-Kia et al., 2019). از این منظر، همکاری نقش «سازوکار تطبیق» را ایفا می‌کند؛ یعنی به نهادهای مستقل اجازه می‌دهد بدون تغییر رسمی توزیع صلاحیت، اقدامات خود را در حوزه‌های مرتبط هماهنگ کنند. اما این سازوکار فقط هنگامی تعادل را تقویت می‌کند که محدود، قابل ردیابی و پاسخ‌گو باشد. نخستین اثر مثبت همکاری، جلوگیری از تمرکز تصمیم در یک قوه است. در فرایندی که چند مرحله آن میان نهادهای متفاوت

توزیع شده است، هیچ قوه‌ای به‌تنهایی قادر نیست تمام مسیر تصمیم تا اجرا را کنترل کند. برای نمونه، در بودجه، دولت دارای ابتکار و اطلاعات است اما برای تبدیل پیشنهاد به مجوز قانونی نیازمند تصویب پارلمان است. همین پارلمان نیز بدون دستگاه اجرایی قادر به اجرای اعتبارات نیست و اجرای بودجه در معرض نظارت مالی و قضایی قرار دارد. این توزیع مرحله‌ای، نوعی کنترل ساختاری ایجاد می‌کند. در ایران، مطالعه ابزارهای نظارت مقننه بر مجریه نشان می‌دهد که قدرت بودجه‌ای و مسئولیت سیاسی از مهم‌ترین راه‌های مهار قوه مجریه‌اند (Karimi, 2011). در عراق نیز توزیع صلاحیت و منابع میان حکومت فدرال و مناطق نقش مشابهی در سطح عمودی دارد (Ali, 2020). بااین‌حال، اگر یکی از طرف‌ها بتواند مرحله متعلق به طرف دیگر را بی‌اثر کند، زنجیره کنترل فرو می‌ریزد. برای مثال، تأخیر طولانی در ارائه اطلاعات، اجرای ناقص مصوبه یا عدم اجرای رأی قضایی می‌تواند ساخت رسمی همکاری را به ساختی صوری تبدیل کند. به همین دلیل، ارزیابی تعادل باید علاوه بر وجود ابزار، به قابلیت اجرای آنها توجه کند.

دومین اثر همکاری، ارتقای کیفیت تصمیم عمومی از طریق ترکیب انواع متفاوت دانش و مسئولیت است. قانون‌گذار از مشروعیت نمایندگی و اختیار تعیین قواعد عام برخوردار است؛ قوه مجریه از تخصص فنی، اطلاعات عملی و ظرفیت اجرای سیاست بهره می‌برد؛ و قوه قضائیه قادر است آثار تصمیم را از منظر مشروعیت، حقوق و حدود صلاحیت ارزیابی کند. همکاری امکان می‌دهد این سه نوع ظرفیت بدون ادغام نهادها در فرایند حکمرانی مؤثر واقع شوند. در این معنا، تفکیک نقش‌ها مزیت تخصصی ایجاد می‌کند و همکاری این تخصص‌ها را به یک چرخه سیاست عمومی متصل می‌سازد. توسعه قدرت اداری در دولت جدید نشان داده است که بدون کنترل حقوقی، تخصص اجرایی می‌تواند به خودمختاری بیش از حد دستگاه اداره منجر شود (Al-Sayed, 1985). در مقابل، قانون‌گذاری فاقد شناخت از آثار اجرایی نیز می‌تواند مقرراتی تولید کند که در عمل قابلیت اجرا نداشته باشند. بنابراین، همکاری باید اطلاعات را میان نهادها منتقل کند بی‌آنکه اختیار نهایی هر مرحله را جابه‌جا نماید.

سومین اثر همکاری، تقویت پاسخ‌گویی است. برخلاف تصور اولیه که تعدد نهادها ممکن است مسئولیت را پراکنده کند، طراحی دقیق مراحل می‌تواند موجب شود هر قوه نسبت به سهم خود پاسخ‌گو باشد. دولت باید دلایل پیشنهاد و نحوه اجرا را توضیح دهد؛ پارلمان باید درباره تصمیم تقنینی و تخصیص منابع پاسخ‌گو باشد؛ و قاضی باید رأی خود را بر استدلال حقوقی قابل بررسی استوار کند. مشکل زمانی ایجاد می‌شود که تصمیم در قالب سازوکارهای مبهم مشترک اتخاذ شود و هیچ نهاد مشخصی مسئولیت نتیجه را نپذیرد. تعارض منافع و فاصله میان اقتدار قانون و عملکرد عملی می‌تواند در چنین محیطی تشدید شود (Ben Massoud, 2018). ازاین‌رو، اصل همکاری باید با اصل انتساب مسئولیت همراه باشد. هر مرحله باید صاحب صلاحیت، مهلت، مستند و اثر حقوقی روشن داشته باشد. همکاری نباید پوششی برای انتقال مسئولیت سیاسی یا حقوقی باشد.

در الگوی عراق، بزرگ‌ترین ظرفیت همکاری برای ایجاد تعادل از ساخت فدرال و دادگاه عالی فدرال ناشی می‌شود. فدرالیسم، قدرت را به‌طور عمودی توزیع می‌کند و مانع تمرکز کامل امور عمومی در حکومت مرکزی می‌شود. بااین‌حال، این مزیت تنها در صورتی حفظ می‌شود که صلاحیت‌های مشترک از طریق سازوکارهای واقعی همکاری اداره شوند. اگر مفهوم صلاحیت مشترک به رقابت برای تقدم یک سطح بر سطح دیگر تبدیل شود، فدرالیسم خود منشأ تعارض خواهد شد. مطالعات درباره تضمین‌های توزیع صلاحیت در عراق بر ضرورت قواعد روشن و ابزارهای قضایی حل اختلاف تأکید دارند (Ali, 2020). دادگاه عالی فدرال در این ساخت می‌تواند نقش داور را ایفا کند و از

تبدیل اختلاف حقوقی به بحران سیاسی جلوگیری نماید. صلاحیت ذاتی دادگاه برای رسیدگی به دعاوی فدرالی این امکان را فراهم می‌کند که مرزهای اختیار بر پایه قانون اساسی تفسیر شود (Al-Karbati, 2023). در نتیجه، یکی از شاخص‌های تعادل در عراق میزان پذیرش و اجرای بی‌درنگ احکام دادگاه توسط نهادهای فدرال و منطقه‌ای است. اگر حکم فقط از نظر نظری الزام‌آور باشد اما در عمل با مقاومت سیاسی مواجه شود، تأثیر آن بر تعادل کاهش می‌یابد.

چالش دوم عراق به تعارض‌های درون نظام قضایی مربوط است. تعدد مراجع و تفاوت حوزه‌های صلاحیت می‌تواند از یک سو تخصص ایجاد کند، اما از سوی دیگر، احتمال تعارض مثبت و منفی را افزایش دهد. اختلاف کارکردی میان دادگاه عالی فدرال و قضای اداری نمونه‌ای است که نشان می‌دهد حتی نهادهای مسئول حفظ قانون نیز ممکن است درباره حدود صلاحیت خود اختلاف داشته باشند (Hamza, 2022). همچنین، رابطه میان قضای عادی، اداری و نهادهای قضایی اقلیم کردستان نیازمند قواعد تعیین مرجع است (Mawlud, 2023). تعادل در چنین شرایطی مستلزم وجود سازوکاری است که با سرعت، بی‌طرفی و قطعیت تعیین کند کدام مرجع صلاحیت دارد. مطالعات قدیمی‌تر درباره تعارض صلاحیت در عراق نیز بر ضرورت تعیین نهادی مرجع حل تعارض تأکید کرده‌اند (Al-Saadi, 1999). اگر فرایند تعیین مرجع طولانی یا ترکیب مرجع حل تعارض از لحاظ استقلال محل تردید باشد، حق دسترسی مؤثر به دادگستری آسیب خواهد دید. بنابراین، اصلاح ساخت حل تعارض قضایی بخشی از تقویت همکاری میان قوا و درون قوه قضائیه محسوب می‌شود.

در مصر، مهم‌ترین مسئله تعادل، نسبت میان ظرفیت گسترده اجرایی و کنترل‌های تقنینی و قضایی است. تمرکز اداری می‌تواند مزایایی از نظر سرعت تصمیم و وحدت سیاست داشته باشد، اما همین تمرکز در صورت ضعف نظارت خطر گسترش قلمرو قوه مجریه را افزایش می‌دهد. ازاین‌رو، پارلمان باید در حوزه‌هایی مانند بودجه، تعهدات مالی مهم و چارچوب‌های قانونی اختیار مؤثر داشته باشد و قوه قضائیه نیز قادر باشد مشروعیت تصمیمات اداری را کنترل کند. بررسی نقش قوای دولت در اجرای احکام قانون اساسی نشان می‌دهد که دادرسی اساسی زمانی مؤثر است که نهادهای تقنینی و اجرایی خود را موظف به اجرای نتیجه آن بدانند (Al-Mahdi, 2024). این نکته در مصر اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا قدرت دادگاه قانون اساسی بدون سازوکار اجرای مؤثر می‌تواند به اعلام نظری تبدیل شود. تعادل واقعی زمانی شکل می‌گیرد که حکم دادگاه در رفتار بعدی پارلمان و دولت اثر نهادی قابل مشاهده داشته باشد.

سازوکارهای حل تعارض قضایی مصر نیز از منظر تعادل اهمیت دارند. تخصصی شدن مراجع قضایی می‌تواند کیفیت رسیدگی را افزایش دهد، اما اگر حدود صلاحیت به‌طور دقیق تعیین نشود، احتمال دادرسی‌های موازی و احکام متناقض بالا می‌رود. سابقه حقوق اداری مصر نشان داده است که تعارض صلاحیت بخشی از مسائل ساختاری رابطه میان مراجع عمومی بوده است (Jabr, 1981). از این رو، ارجاع سریع اختلاف صلاحیتی به مرجع نهایی، تعلیق رسیدگی‌های موازی و الزام‌آور بودن تصمیم درباره مرجع صالح می‌تواند از اتلاف منابع و فرسایش اعتماد عمومی جلوگیری کند. تعادل قانون اساسی در این سطح به معنای آن است که استقلال هر مرجع با وحدت نهایی نظام حقوقی سازگار شود. هیچ دادگاهی نباید صرفاً به دلیل استقلال از پذیرش قاعده تعیین صلاحیت سر باز زند؛ زیرا استقلال قضایی به معنای استقلال در اعمال صلاحیت قانونی است، نه اختیار در تعیین نامحدود قلمرو خود.

در ایران، ارزیابی همکاری باید از ساخت ویژه روابط قوای سه‌گانه و نهادهای نظارتی آغاز شود. اصل استقلال قوا در حقوق ایران با مجموعه‌ای از پیوندهای سازمانی و فرایندی همراه است و همین

امر سبب می‌شود تعادل بیش از آنکه حاصل جدایی سخت باشد، محصول کنترل‌های چندلایه باشد. پژوهش درباره جایگاه تفکیک قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این ویژگی را مورد توجه قرار داده است (Samimi et al., 2024). از سوی دیگر، بررسی تطبیقی تفکیک قوا در ایران نشان می‌دهد که روابط قوا در عمل نیازمند تفسیری است که استقلال را با مقتضیات اداره دولت جمع کند (Mousavi, 2021). مهم‌ترین نقطه قوت این ساخت، تعدد مراحل کنترل است؛ اما همین ویژگی می‌تواند در صورت عدم شفافیت به طولانی شدن فرایند تصمیم، تعارض تفسیری و دشواری تعیین مسئولیت منجر شود. ازاین‌رو، اصلاح تعادل در ایران لزوماً به افزایش نهادهای کنترل نیاز ندارد؛ بلکه می‌تواند از طریق شفاف‌تر کردن حدود صلاحیت نهادهای موجود و تقویت هماهنگی رویه‌ای تحقق یابد.

در رابطه مجلس و دولت ایران، نظارت سیاسی و مالی یکی از مهم‌ترین ابزارهای تعادل است. ابزارهای نظارتی باید به نحوی اعمال شوند که دولت را نسبت به اجرای قانون پاسخ‌گو سازند، اما توانایی آن را برای مدیریت امور اجرایی از میان نبرند. پژوهش درباره ابزارهای برتری مقننه بر مجریه نشان می‌دهد که تراکم ابزارهای نظارتی می‌تواند توازن را به نفع قانون‌گذار تغییر دهد، همان‌گونه که ضعف آنها نیز می‌تواند موجب تمرکز اجرایی شود (Karimi, 2011). بنابراین، معیار تعادل تعداد ابزارها نیست، بلکه تناسب آنها با مسئولیت است. برای مثال، سؤال و استیضاح زمانی کارآمدند که بر عملکرد و مسئولیت سیاسی متمرکز باشند، نه اینکه به ابزار دخالت در جزئی‌ترین تصمیمات اداری تبدیل شوند. در مقابل، دولت باید اطلاعات دقیق و به‌موقع ارائه کند و از مصون کردن تصمیمات اجرایی در برابر نظارت بپرهیزد. همکاری در این سطح از طریق حق دسترسی به اطلاعات، گزارش‌دهی دوره‌ای، جلسات تخصصی و پاسخ‌های مستدل قابل تقویت است.

در حوزه قانون‌گذاری ایران، یکی از راه‌های تقویت همکاری، توسعه ارزیابی پیشینی نیاز تقنینی و آثار قوانین است. بسیاری از اختلافات پس از تصویب قانون ناشی از آن است که آثار اجرایی یا مالی مقرره در مرحله تدوین به‌طور کامل بررسی نشده است. مشارکت دستگاه‌های اجرایی، کمیسیون‌های تخصصی و نهادهای نظارتی در مرحله تهیه می‌تواند کیفیت تصمیم را بهبود بخشد، مشروط بر آنکه این مشارکت شفاف و غیرانحصاری باشد. مطالعات تطبیقی درباره چالش‌های تفکیک قوا در ایران نشان داده‌اند که تغییر نقش‌های دولت جدید نیازمند بازاندیشی در سازوکارهای ارتباط میان قواست (Aref-Kia et al., 2019). ارزیابی آثار تقنینی، انتشار پیش‌نویس، ارائه توجیه مالی و ثبت پاسخ به نظرات کارشناسی می‌تواند همکاری را از روابط غیررسمی به فرایندی قابل ارزیابی تبدیل کند. این اقدام همچنین موجب می‌شود مسئولیت نارسایی‌های احتمالی بهتر قابل انتساب باشد.

نقش دادرسی در هر سه کشور نشان می‌دهد که همکاری بدون مرجع مستقل حل اختلاف ناقص باقی می‌ماند. دادگاه قانون اساسی یا مرجع مشابه باید بتواند میان دو خطر تعادل برقرار کند: از یک سو نباید در برابر تجاوز از صلاحیت منفعل باشد و از سوی دیگر نباید خود به بازیگر سیاست‌گذاری تبدیل شود. در عراق، صلاحیت تفسیری دادگاه عالی فدرال برای روشن کردن مفاهیم قانون اساسی اهمیت اساسی دارد (Al-Naili, 2017). در موضوعات تعارض صلاحیت نیز تصمیم قضایی باید موجب وحدت نتیجه شود و از تداوم آثار متعارض جلوگیری کند. بررسی تعارض‌های صلاحیتی در حوزه‌های دیگر حقوقی نیز نشان می‌دهد که وجود دو مرجع دارای ادعای اختیار می‌تواند ضرورت تعیین سریع مرجع نهایی را ایجاد کند (Falih, 2020). گرچه موضوع این مطالعات ممکن است با روابط مستقیم قوای عمومی یکسان نباشد، منطق حقوقی مشترک آنها آن است که تعدد

صلاحیت بدون قاعده تقدم، امنیت حقوقی را کاهش می‌دهد. همین منطق در ساخت قانون اساسی نیز صادق است.

یکی دیگر از معیارهای مهم، اجرای احکام نهادهای نظارتی و قضایی است. تعادل صرفاً در مرحله صدور تصمیم ایجاد نمی‌شود. اگر پارلمان تخلفی را احراز کند ولی هیچ سازوکار مسئولیت مؤثر وجود نداشته باشد، یا اگر دادگاه قانون اساسی حکمی صادر کند اما اجرای آن به تأخیر افتد، ساخت کنترل ناقص خواهد بود. نقش قوای مختلف در اجرای احکام اساسی بیانگر آن است که اثر رأی دادگاه به همکاری پس از دادرسی وابسته است (Al-Mahdi, 2024). این همکاری نباید به معنای اختیار قوه مجریه یا مقننه برای انتخاب اجرای حکم باشد؛ بلکه به معنای انجام اقداماتی است که برای تحقق آثار الزام‌آور آن لازم است. از این رو، لازم است نظام‌های مورد مطالعه فرایندهای مشخصی برای اعلام، ابلاغ، تطبیق قوانین، اصلاح مقررات و گزارش اجرای احکام ایجاد کنند. هر چه اجرای رأی قانون اساسی سریع‌تر و قابل پیگیری‌تر باشد، نقش دادرسی در تعادل واقعی‌تر خواهد بود.

شفافیت و دسترسی به اطلاعات نیز عامل مشترک در کیفیت همکاری است. بدون اطلاعات، پارلمان قادر به نظارت مؤثر نیست؛ قوه قضائیه نمی‌تواند مشروعیت تصمیم را به‌طور کامل بررسی کند و افکار عمومی نیز قادر به سنجش مسئولیت نهادها نخواهد بود. بسیاری از تعارض‌های میان قوا نه صرفاً از اختلاف حقوقی، بلکه از اختلاف درباره داده، ارزیابی یا دلایل تصمیم ناشی می‌شوند. بنابراین، ثبت و انتشار دلایل تصمیم، ارائه گزارش مالی، دسترسی نهادهای نظارتی به اسناد و الزام به پاسخ مستدل می‌تواند از تبدیل اختلاف به بحران جلوگیری کند. تعارض تنظیمی میان قوه مقننه و مجریه اغلب هنگامی شدت می‌یابد که دامنه اختیار هر یک یا اطلاعات مبنای تصمیم روشن نباشد (Shirshab, 2024). شفافیت این امکان را فراهم می‌کند که اختلاف به جای نزاع سیاسی، در قالب پرسش حقوقی دقیق صورت‌بندی شود و در صورت لزوم به مرجع حل اختلاف ارجاع گردد.

بر مبنای مقایسه سه کشور می‌توان گفت عراق از حیث وجود مرجع قضایی متمرکز برای بسیاری از اختلافات فدرالی دارای ظرفیت مهمی است، اما پیچیدگی فدرالیسم و تعدد ساخت‌های قضایی نیازمند قواعد دقیق‌تر همکاری و تعیین مرجع است. مصر از مزیت ساخت اداری نسبتاً یکپارچه و سنت قدرتمند قضای اداری برخوردار است، ولی تمرکز قدرت اجرایی ایجاب می‌کند کنترل‌های پارلمانی و قضایی از استقلال و کارآمدی عملی کافی برخوردار باشند. ایران نیز دارای شبکه گسترده‌ای از سازوکارهای کنترل است، اما افزایش کیفیت تعادل در آن به شفافیت بیشتر روابط، ارزیابی پیشینی تصمیمات و کاهش ابهام در نقاط تلاقی صلاحیت‌ها وابسته است. در هر سه نظام، همکاری هنگامی بیشترین تأثیر را بر تعادل دارد که به جای توافق‌های موردی، در قالب آیین‌های از پیش مشخص‌شده نهادینه شود. این آیین‌ها باید طرف‌های همکاری، موضوع، حدود اختیار، مهلت، آثار تصمیم و مسیر اعتراض یا حل اختلاف را روشن سازند. به این ترتیب، همکاری از مفهومی سیاسی به نهادی حقوقی تبدیل می‌شود.

از منظر اصلاحی، نخست باید اصل «همکاری در حدود صلاحیت» به‌عنوان قاعده تفسیری روابط قوا تقویت شود. هیچ نهاد عمومی نباید بتواند صرف ضرورت هماهنگی را مبنای توسعه اختیار خود قرار دهد. دوم، همکاری باید با مستندسازی همراه شود؛ زیرا تعامل غیررسمی هرچند ممکن است در کوتاه‌مدت سرعت تصمیم را افزایش دهد، در بلندمدت مسئولیت را مبهم می‌کند. سوم، سازوکارهای حل تعارض باید دارای مهلت‌های کوتاه و آثار روشن باشند. چهارم، اجرای تصمیمات نهایی، به‌ویژه احکام قانون اساسی، باید موضوع گزارش‌دهی و نظارت مستمر باشد. پنجم، در حوزه‌های مشترک مانند بودجه و سیاست‌های ملی، تبادل داده باید از یک اقدام اختیاری به تعهد نهادی تبدیل شود. این اصول بدون

تغییر بنیادین ساخت سیاسی نیز قابلیت اجرا دارند و می‌توانند کیفیت روابط قوا را بهبود بخشند.

در نهایت، تعادل قانون اساسی را باید محصول سه لایه دانست: مرزبندی، پیوند و اصلاح. مرزبندی از طریق قواعد صلاحیت صورت می‌گیرد؛ پیوند از طریق همکاری و نظارت متقابل برقرار می‌شود؛ و اصلاح از طریق دادرسی، مسئولیت سیاسی و بازبینی نهادی انجام می‌گیرد. حذف هر یک از این لایه‌ها ساخت را ناقص می‌کند. تفکیک بدون همکاری به انسداد، همکاری بدون مرزبندی به اختلاط و هر دو بدون اصلاح به استمرار انحراف منجر می‌شوند. تجربه عراق، مصر و ایران با تمام تفاوت‌هایشان همین واقعیت را نشان می‌دهد که تعادل نه با انزوای قوا، بلکه با «استقلال مرتبط» تحقق می‌یابد؛ استقلالی که امکان عمل جداگانه را حفظ می‌کند، اما هیچ قوه‌ای را از مسئولیت نسبت به کل نظام قانون اساسی معاف نمی‌سازد.

نتیجه‌گیری

تحلیل اصل همکاری میان قوا در نظام‌های قانون اساسی عراق، مصر و ایران نشان می‌دهد که برداشت سنتی از تفکیک قوا، اگر به معنای جدایی کامل و خودبسندگی هر یک از قوای مقننه، مجریه و قضائیه تلقی شود، نمی‌تواند واقعیت ساخت دولت معاصر را توضیح دهد. بخش بزرگی از وظایف عمومی از طریق فرایندهایی انجام می‌شوند که بیش از یک نهاد در آنها نقش دارد و نتیجه نهایی تنها زمانی حاصل می‌شود که مراحل قانون‌گذاری، اجرا، نظارت و حل اختلاف به‌صورت منظم به یکدیگر متصل شوند. ازاین‌رو، همکاری میان قوا نه استثنایی بر اصل تفکیک، بلکه شرط کارکردی آن است. تفکیک، حدود و مسئولیت‌های اولیه را مشخص می‌کند و همکاری امکان می‌دهد این صلاحیت‌های جداگانه در خدمت هدف مشترک دولت قانون‌مدار قرار گیرند. در عین حال، همکاری فقط هنگامی با منطق قانون اساسی سازگار است که استقلال نهادی را حفظ کند و به توسعه نامحدود اختیار یک قوه به زیان دیگران منجر نشود.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رابطه میان همکاری و تعادل رابطه‌ای مستقیم اما مشروط است. افزایش تعامل میان قوا به‌خودی‌خود تضمین‌کننده تعادل نیست. اگر همکاری فاقد مبنای صلاحیتی، شفافیت، مسئولیت و امکان بازبینی باشد، حتی می‌تواند خطر بیشتری برای تفکیک قوا ایجاد کند؛ زیرا مداخلات غیرقانونی ممکن است تحت عنوان هماهنگی یا ضرورت اداری توجیه شوند. در مقابل، همکاری سازمان‌یافته و آیین‌مند می‌تواند مانع تمرکز قدرت، کاهش‌دهنده تعارض‌های نهادی و تقویت‌کننده پاسخ‌گویی باشد. بر این اساس، شاخص اصلی همکاری مطلوب تعداد روابط میان نهادها نیست، بلکه کیفیت حقوقی این روابط است. هر سازوکار همکاری باید مشخص کند کدام مرجع آغازکننده است، نقش هر طرف چیست، تصمیم نهایی در اختیار چه نهادی قرار دارد، چه مهلتی برای اقدام وجود دارد، مسئولیت نتیجه بر عهده چه کسی است و اختلاف احتمالی از چه طریقی حل خواهد شد. مطالعه تطبیقی نشان داد که عراق به دلیل ساخت پارلمانی و فدرال خود با پیچیده‌ترین صورت همکاری مواجه است. در این کشور، تعادل علاوه بر روابط افقی سه قوه، به تنظیم رابطه میان حکومت فدرال، مناطق و استان‌ها وابسته است. دادگاه عالی فدرال در این ساخت نقش محوری دارد؛ زیرا اختلاف‌های مربوط به تفسیر قانون اساسی و حدود صلاحیت‌های فدرالی باید نهایتاً به یک معیار حقوقی مشترک متصل شوند. بااین‌حال، صرف وجود این دادگاه کافی نیست. تعادل واقعی مستلزم آن است که احکام آن بدون تأخیر اجرا شوند، حدود صلاحیت آن با سایر مراجع روشن باشد و سازوکارهای تعارض قضایی از بی‌طرفی و سرعت لازم برخوردار باشند. تعدد مراکز قضایی و اداری در عراق در صورت نبود قواعد روشن می‌تواند به جای افزایش کنترل، تعارض و ناامنی حقوقی ایجاد کند. بنابراین، تقویت نظام تعیین مرجع، تدوین آیین

روشن برای حل تعارض و تثبیت آثار تصمیم نهایی از مهم‌ترین الزامات ارتقای همکاری در این کشور است.

در عراق، فدرالیسم همچنین نشان می‌دهد که همکاری میان قوا را نمی‌توان فقط به قوای سه‌گانه در سطح مرکزی محدود کرد. بخش مهمی از تعادل به روابط عمودی قدرت مربوط است. در حوزه‌های مشترک باید سازوکارهای دائمی مشورت، تبادل اطلاعات و تصمیم‌گیری ایجاد شود تا نه حکومت فدرال بتواند صلاحیت واحدهای تشکیل‌دهنده را به‌تدریج جذب کند و نه مناطق بتوانند به نام استقلال، اجرای سیاست‌های ضروری برای وحدت دولت را مختل سازند. نظام مالی و بودجه‌ای، مدیریت منابع و ارائه خدمات عمومی از مهم‌ترین حوزه‌هایی هستند که چنین همکاری‌ای را ضروری می‌سازند. از این رو، توسعه هیئت‌های مشترک، تعیین مهلت برای مشورت و انتشار دلایل تصمیم در حوزه‌های مشترک می‌تواند اختلاف را پیش از رسیدن به مرحله دادرسی کاهش دهد.

در مصر، مسئله اصلی بیش از تقسیم عمودی قدرت، ایجاد موازنه در برابر ظرفیت گسترده دستگاه اجرایی است. ساخت دولت واحد امکان هماهنگی سریع‌تر سیاست را فراهم می‌کند، اما اگر نظارت پارلمانی و قضایی کارآمد نباشد، همین تمرکز می‌تواند به برتری پایدار قوه مجریه منتهی شود. ازاین‌رو، تصویب و نظارت بودجه، کنترل تعهدات مالی بلندمدت، نظارت بر اجرای قوانین و دسترسی مؤثر پارلمان به اطلاعات اجرایی اهمیت بنیادین دارد. در کنار آن، قضای اداری و دادرسی قانون اساسی باید بتوانند بدون مداخله سیاسی وظیفه کنترل مشروعیت را انجام دهند. یکی از ضرورت‌های اصلی در مصر، پیشگیری از تعارض صلاحیت قضایی و کوتاه کردن فرایند تعیین مرجع صالح است؛ زیرا طولانی شدن اختلاف درباره صلاحیت می‌تواند اصل حق دادخواهی را بی‌اثر کند. هماهنگی رویه‌ای میان مراجع قضایی، بدون لطمه زدن به استقلال آنها، می‌تواند هم وحدت نظام حقوقی و هم سرعت دادرسی را تقویت کند.

در ایران، ساخت قانون اساسی از تعدد سازوکارهای ارتباط و کنترل برخوردار است و همین امر ظرفیت قابل توجهی برای مهار قدرت ایجاد می‌کند. در عین حال، تعدد مراحل و نهادهای مؤثر بر تصمیم می‌تواند سبب ابهام در مسئولیت یا کندی فرایند شود. در رابطه مجلس و دولت، تعادل نیازمند آن است که ابزارهای نظارتی با هدف پاسخ‌گویی به کار روند و به دخالت مستقیم در مدیریت اجرایی تبدیل نشوند. دولت نیز باید دسترسی نهاد قانون‌گذار به اطلاعات ضروری را به‌عنوان جزء مسئولیت خود بپذیرد. در حوزه قانون‌گذاری، تقویت ارزیابی آثار لوایح و طرح‌ها، مستندسازی نیاز تقنینی، بررسی آثار مالی و اجرایی و فراهم کردن امکان مشارکت کارشناسی پیش از تصویب می‌تواند بخش مهمی از تعارضات پسینی را کاهش دهد. به این ترتیب، همکاری از مرحله واکنش به اختلاف به مرحله پیشگیری از اختلاف منتقل می‌شود.

مقایسه سه کشور نشان می‌دهد که هیچ الگوی واحدی برای تعادل قانون اساسی وجود ندارد. نوع نظام سیاسی، میزان تمرکز یا عدم تمرکز، جایگاه مراجع قضایی و شیوه سازمان‌دهی فرایند قانون‌گذاری بر صورت همکاری اثر می‌گذارند. بااین‌حال، مجموعه‌ای از اصول مشترک قابل استخراج است. نخست آنکه صلاحیت باید مبنای هر تعامل باشد و ضرورت عملی نمی‌تواند جای مجوز حقوقی را بگیرد. دوم آنکه همکاری باید مستند و شفاف باشد. سوم آنکه وجود ابزارهای نظارت متقابل برای جلوگیری از تبدیل همکاری به تبانی یا سلطه ضروری است. چهارم آنکه هر نظام باید مرجع نهایی و مستقل برای حل تعارض صلاحیت داشته باشد. پنجم آنکه تصمیم مرجع نهایی باید در عمل قابل اجرا باشد و عدم تبعیت از آن پیامد مشخص حقوقی یا سیاسی داشته باشد. ششم آنکه اطلاعات مورد نیاز برای اعمال

نظارت باید در دسترس نهاد ناظر قرار گیرد. هفتم آنکه طراحی سازوکارهای پیشگیرانه معمولاً مؤثرتر از اتکا به حل اختلاف پس از ایجاد بحران است.

بر این اساس، فرض اصلی پژوهش تأیید می‌شود. تحقق تعادل قانون اساسی به تفکیک رسمی قوای عمومی محدود نیست، بلکه به کیفیت روابط میان آنها بستگی دارد. نظامی ممکن است در متن قانون اساسی بر استقلال قوا تأکید فراوان داشته باشد، اما در صورت فقدان ابزارهای مؤثر نظارت و حل اختلاف، در عمل با تمرکز قدرت یا انسداد نهادی مواجه شود. در مقابل، وجود نقاط متعدد تعامل لزوماً استقلال را از بین نمی‌برد، مشروط بر آنکه مرز هر تعامل مشخص و اختیار تصمیم نهایی معلوم باشد. به بیان دیگر، تعادل مطلوب از ترکیب «استقلال در صلاحیت» و «همکاری در کارکرد» حاصل می‌شود. استقلال تضمین می‌کند هیچ قوه‌ای تحت سلطه مستقیم دیگری قرار نگیرد و همکاری تضمین می‌کند استقلال به جدایی فلج‌کننده تبدیل نشود.

همچنین، دادرسی اساسی و اداری در هر سه نظام باید نه صرفاً ابزار اصلاح پسینی، بلکه جزء سازوکار تثبیت روابط نهادی تلقی شود. تصمیم قضایی درباره حدود صلاحیت می‌تواند فراتر از پرونده خاص، رفتار آینده نهادها را هدایت کند و از تکرار اختلاف جلوگیری نماید. برای تحقق این کارکرد، آرای مراجع عالی باید روشن، مستدل، قابل دسترس و از نظر اجرایی مؤثر باشند. ایجاد سامانه‌های عمومی انتشار تصمیمات، ثبت میزان تبعیت نهادهای دولتی از احکام و ارائه گزارش‌های دوره‌ای می‌تواند نقش دادرسی در یادگیری نهادی را تقویت کند. در کنار آن، آموزش تخصصی قضات و مقامات اداری درباره تعارض صلاحیت و اصول روابط میان قوا ضروری است تا اختلافات از همان مراحل نخست به‌درستی شناسایی شوند.

در حوزه قانون‌گذاری، هر سه کشور می‌توانند از توسعه فرایندهای ارزیابی پیشینی بهره ببرند. بسیاری از اختلافات میان مقننه و مجریه پس از تصویب مقرراتی بروز می‌کند که حدود تفویض، منابع مالی، مسئولیت اجرایی یا نحوه نظارت در آنها روشن نیست. الزام به تهیه گزارش اثر تقنینی، بیان دقیق حدود اختیارات واگذارشده، برآورد مالی و مشخص کردن شاخص‌های ارزیابی می‌تواند از این مسئله جلوگیری کند. همچنین، در حوزه بودجه، شفافیت بیشتر داده‌ها و ایجاد قالب‌های مشترک گزارش‌دهی می‌تواند ارتباط میان دولت، پارلمان و مراجع حسابرسی را تقویت کند. بودجه باید به‌عنوان یک فرایند پیوسته از تهیه تا حساب نهایی دیده شود، نه صرفاً یک سند سالانه که در نقطه تصویب پایان می‌یابد.

در زمینه نظارت پارلمانی نیز توصیه می‌شود میان کنترل سیاسی و اداره اجرایی تمایز روشن‌تری برقرار شود. مجلس باید از ابزارهای کافی برای مطالبه اطلاعات، بررسی عملکرد و ایجاد مسئولیت برخوردار باشد، اما نباید جای مدیر اجرایی تصمیم بگیرد. در مقابل، قوه مجریه نمی‌تواند به استقلال اجرایی استناد کند تا خود را از پاسخ‌گویی معاف سازد. تنظیم مهلت‌های مشخص برای پاسخ به سؤال‌ها و درخواست‌های اطلاعاتی، انتشار گزارش‌های نظارتی و فراهم کردن امکان پیگیری اجرای توصیه‌ها می‌تواند نظارت را از تقابل سیاسی صرف به فرایندی منظم برای اصلاح عملکرد تبدیل کند.

در نهایت، مهم‌ترین نتیجه این پژوهش آن است که «همکاری» در حقوق اساسی باید از یک ارزش کلی و توصیه‌ای به یک اصل سازمانی دارای محتوای مشخص تبدیل شود. این اصل اقتضا می‌کند نهادهای عمومی ضمن پایبندی به حدود صلاحیت، در اموری که تحقق هدف قانون اساسی به اقدام متوالی یا هم‌زمان آنها نیاز دارد، همکاری کنند و از رفتارهایی که عمداً وظیفه قوه دیگر را مختل می‌کند بپرهیزند. چنین برداشتی نه به ادغام قوا می‌انجامد و نه استقلال آنها را کاهش می‌دهد؛ بلکه استقلال را در خدمت نظام واحد قانون اساسی قرار می‌دهد. تعادل پایدار هنگامی حاصل می‌شود که هیچ قوه‌ای قادر به حاکمیت بدون کنترل نباشد، هیچ

نهادی بتواند کنترل مشروع دیگری را بی‌اثر کند و هیچ اختلاف صلاحیتی نتواند برای مدت طولانی کارکرد دولت یا حقوق افراد را معلق نگه دارد. عراق، مصر و ایران، با وجود تفاوت‌های بنیادین در سازمان سیاسی، در همین نقطه با یکدیگر اشتراک دارند: حکمرانی قانون‌مدار زمانی تحقق می‌یابد که قدرت نه فقط تقسیم شود، بلکه روابط میان دارندگان آن نیز به‌صورت دقیق، شفاف و قابل کنترل سازمان یابد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The principle of cooperation among the branches of government constitutes one of the central mechanisms through which modern constitutional systems seek to reconcile the separation of powers with the practical requirements of effective governance. Classical theories of separation of powers were primarily concerned with preventing the concentration of authority in a single institution and with safeguarding individual liberty through the division of legislative, executive, and judicial functions. Yet the evolution of the modern state has demonstrated that a rigid or absolute separation of powers is neither institutionally realistic nor functionally desirable. Contemporary constitutional orders require not only differentiation of competences but also structured interaction among institutions whose decisions are often interdependent. Legislative enactment, budget approval, implementation of public policy, constitutional adjudication, political accountability, and the resolution of jurisdictional disputes frequently involve more than one branch and therefore depend upon legally regulated forms of cooperation. Comparative studies of constitutional arrangements show that the actual operation of separation of powers is determined less by formal institutional isolation than by the way independence, mutual control, accountability, and interbranch interaction are combined within a given system (Behnia, 2005). The principle of separation of powers is consequently better understood as a framework for the distribution and limitation of public authority rather than as a prohibition on all forms of institutional interaction (Abu Darwish, 2017). From this perspective, cooperation is not the negation of separation but its functional complement. It enables institutions to perform interconnected constitutional tasks while preserving the distinct legal responsibility of each branch. At the same time, cooperation must remain confined within constitutional competences because unregulated interaction may transform coordination into institutional domination or blur the allocation of responsibility. Conflict between legislative and executive authorities often emerges when supervisory powers are exercised beyond their proper constitutional scope or when the executive attempts to shield administrative action from parliamentary scrutiny (Shirshab, 2024). The central problem addressed in this study is therefore the gap between the formal distribution of powers in constitutional texts and the practical conditions required for achieving genuine constitutional balance. The study asks how cooperation among the legislative, executive, and judicial branches contributes to such balance and under what legal and institutional conditions cooperation strengthens, rather than undermines, constitutionalism in Iraq, Egypt, and Iran.

The study adopts a descriptive, analytical, and comparative method and focuses on the constitutional organization of the three selected legal systems, the distribution of competences among the branches of

government, the principal mechanisms of interbranch interaction, and the role of judicial institutions in resolving jurisdictional and constitutional disputes. Its main objective is to explain the relationship between institutional cooperation and constitutional balance by examining how legislative, executive, and judicial authorities interact in lawmaking, public finance, political oversight, implementation of constitutional judgments, and jurisdictional conflict. The comparison is particularly useful because Iraq, Egypt, and Iran represent distinct constitutional configurations. Iraq combines parliamentary government with a federal structure, meaning that constitutional balance must be maintained both horizontally among the branches and vertically between the federal government, regions, and governorates. The distribution of jurisdictions in the Iraqi federal system therefore requires not only formal allocation but also guarantees capable of managing overlapping and shared competences (Ali, 2020). Egypt, by contrast, operates within a unitary state in which executive and administrative authority has traditionally occupied a strong institutional position, making legislative and judicial controls especially important to the preservation of equilibrium (Al-Sayed, 1985). Iran presents another distinctive model in which the constitutional recognition of the three branches exists alongside additional institutional mechanisms that shape legislation, supervision, and constitutional control. Research on the Iranian system indicates that the separation of powers is not structured as absolute institutional isolation but rather as independence accompanied by legally defined relations and forms of mutual influence (Mousavi, 2021). The study proceeds from the hypothesis that constitutional balance depends on three interconnected elements: institutional independence, legally structured cooperation, and effective mutual oversight. It further assumes that where the boundaries of cooperation are clear, responsibility is identifiable, judicial review is effective, and mechanisms for resolving disputes are available, interaction among branches can improve both governmental efficiency and the protection of constitutional legality. Conversely, where cooperation remains informal, politically contingent, or legally ambiguous, it may facilitate institutional encroachment, weaken accountability, and intensify conflicts over competence.

At the theoretical level, the study finds that constitutional balance should not be equated with an identical distribution of powers among the three branches. The legislative, executive, and judicial branches perform different functions and therefore cannot be expected to possess equal powers in a quantitative sense. Constitutional balance instead refers to a system in which no branch can absorb the essential functions of another, neutralize the supervisory mechanisms directed against it, or exercise public authority without meaningful legal constraints. Judicial independence is therefore a structural component of constitutional balance because adjudication can function as a check on the political branches only where courts are institutionally capable of deciding disputes without improper external influence (Al-Zubaidi, 2012). Cooperation, however, is equally important because modern governance involves multi-stage processes that cannot be completed by a single institution. The executive may prepare a bill or budget proposal, the legislature may debate and approve it, and a constitutional or administrative court may later review its compatibility with superior legal norms. These are not contradictory exercises of power but successive components of a constitutionally organized process. The implementation of constitutional judgments illustrates the same principle. Judicial review is ineffective if the

legislative or executive authorities fail to implement the legal consequences of constitutional decisions; accordingly, the practical authority of constitutional adjudication depends partly on institutional cooperation after judgment (Al-Mahdi, 2024). Mutual supervision therefore represents the point at which separation and cooperation meet. Parliamentary scrutiny of the executive, judicial review of legislation and administrative action, and executive implementation of democratically enacted laws all operate properly only where each branch recognizes both its own competence and the legitimate constitutional functions of the others. The study also identifies jurisdictional conflict as a critical test of constitutional balance. Conflict may arise when two institutions claim authority over the same subject or when each denies competence, thereby creating positive or negative conflicts of jurisdiction. The legal distinction between different forms of jurisdictional, legislative, and judicial conflict is essential because the applicable mechanism of resolution depends on the precise character of the dispute (Al-Tribaq, 2022). The absence of an effective final authority for determining competence can convert ordinary institutional disagreement into prolonged constitutional instability.

The Iraqi case demonstrates most clearly how cooperation becomes indispensable in a complex constitutional structure. Iraq's federal and parliamentary system creates multiple points of intersection among institutions at both the horizontal and vertical levels. At the horizontal level, the formation and continuation of the executive depend upon parliamentary relationships, while legislation, budgeting, political accountability, and high-level institutional appointments require interaction between the Council of Representatives and the executive authorities. At the vertical level, the federal government, regions, and governorates possess constitutionally differentiated competences that may nevertheless overlap in practice. The effective distribution of powers therefore depends upon legal guarantees capable of preventing unilateral expansion by either federal or regional authorities (Ali, 2020). The Federal Supreme Court occupies a particularly important position within this architecture. Its original jurisdiction, constitutional review powers, and competence in disputes involving federal institutions and territorial units allow it to function as a legal mechanism for maintaining the boundaries of constitutional authority (Al-Karbati, 2023). Its interpretive jurisdiction is similarly important because constitutional ambiguity concerning institutional powers can otherwise generate recurring political disputes (Al-Naili, 2017). The study nevertheless identifies several areas in which the Iraqi system remains vulnerable to institutional imbalance. Conflicts between the Federal Supreme Court and the administrative judiciary demonstrate that even institutions entrusted with maintaining legality may disagree over functional jurisdiction (Hamza, 2022). The broader relationship between ordinary and administrative judicial authorities has also historically generated disputes concerning the proper forum for adjudication (Al-Saadi, 1999). The problem becomes even more complex in relations between Iraqi federal judicial institutions and those of the Kurdistan Region, where jurisdictional conflict may produce uncertainty concerning the competent court and the enforceability of decisions (Mawlud, 2023). These findings indicate that constitutional balance in Iraq depends not merely on the existence of multiple independent institutions, but on the availability of clear procedural rules for resolving conflicts among them. Federalism therefore requires continuous institutional cooperation supported by judicial arbitration, transparent rules for shared powers, and

effective implementation of binding judgments. Without these elements, the very pluralism designed to prevent concentration of power may become a source of institutional fragmentation.

The Egyptian and Iranian experiences reveal different but related patterns. In Egypt, the challenge arises primarily from the concentration of administrative capacity within a unitary state and the resulting need to maintain effective parliamentary and judicial controls over executive action. The expansion of administrative authority in the modern state has historically required a continuous redefinition of its relationship with the other public authorities (Al-Sayed, 1985). The legislature must establish the general legal framework for public policy, financial commitments, and administrative action, while the executive requires sufficient flexibility to manage public services and implement policy. Constitutional balance therefore depends upon preserving the distinction between legislative norm-setting and executive implementation without preventing the interaction necessary for effective government. Judicial control is central to this equilibrium. Administrative justice provides a mechanism for reviewing the legality of executive decisions, while constitutional adjudication protects the hierarchy of norms and limits unconstitutional legislative action. The longstanding Egyptian concern with jurisdictional conflicts among judicial and administrative authorities demonstrates the importance of ensuring that legal specialization does not generate contradictory or parallel proceedings (Jabr, 1981). In Iran, the relationship between the branches is characterized by a more complex network of constitutional controls and institutional interactions. Analyses of the separation of powers under the Constitution of the Islamic Republic of Iran show that the independence of the branches exists alongside legally structured mechanisms of coordination and oversight (Samimi et al., 2024). Parliamentary tools directed toward the executive, including political and financial oversight, may strengthen accountability but can also disturb equilibrium if supervisory mechanisms are used in a manner that effectively transfers executive functions to the legislature (Karimi, 2011). Comparative analysis further suggests that the practical challenges of implementing the separation of powers in Iran arise partly from the need to reconcile institutional differentiation with the increasingly interconnected functions of the modern state (Aref-Kia et al., 2019). Across both Egypt and Iran, the study therefore finds that the quality of constitutional balance depends not on maximizing the number of checks, but on clarifying the legal purpose, limits, and procedures of each supervisory mechanism. Transparency, access to information, reasoned decision-making, and clear procedures for judicial or constitutional review are especially important because they transform political interaction into legally accountable cooperation.

The comparative analysis ultimately demonstrates that cooperation among the branches of government is a necessary condition for constitutional balance, but only when it is institutionalized, legally limited, transparent, and subject to effective review. Iraq, Egypt, and Iran differ substantially in constitutional structure, political organization, and judicial arrangements, yet all three systems reveal the same fundamental relationship between separation, cooperation, and control. Separation establishes the boundaries of authority; cooperation allows distinct institutions to participate in interconnected constitutional processes; mutual oversight prevents cooperation from becoming collusion or domination; and adjudication provides a mechanism for correcting institutional deviations and

resolving conflicts over competence. The Iraqi experience shows the particular importance of cooperation in federal and multi-level governance, where horizontal separation is accompanied by vertical distribution of authority. The Egyptian experience highlights the need to counterbalance extensive executive and administrative capacity through meaningful legislative and judicial scrutiny. The Iranian experience demonstrates the advantages and difficulties of a multilayered constitutional structure in which numerous institutional checks may strengthen legality but may also create ambiguity or delay unless their relationships are precisely defined. The study therefore concludes that effective constitutional balance does not require equal power among institutions, nor does it require rigid institutional isolation. What it requires is a system in which each branch retains a protected core of constitutional competence, participates in common governmental processes through predetermined legal procedures, remains answerable for its own decisions, and accepts the binding effect of lawful oversight and adjudication. The most effective reforms are therefore those that clarify jurisdictional boundaries, institutionalize consultation where functions overlap, improve the transparency of legislative and budgetary processes, establish rapid mechanisms for resolving jurisdictional disputes, strengthen the implementation of constitutional judgments, and ensure access to reliable information for supervisory institutions. In this sense, constitutional balance should be understood not as a static division of power but as a dynamic legal order in which independence and cooperation reinforce one another. The durability of constitutional government ultimately depends on preventing both institutional domination and institutional paralysis, ensuring that power is not only divided but also coordinated, controlled, and exercised within a coherent framework of constitutional responsibility.

References

Abu Darwish, Y. A. A. (2017). Separation of Powers: A Jurisprudential Study Compared with Law. *Journal of Al-Hussein Bin Talal University for Research*.

Al-Karbati, A. S. R. (2023). *The Original Jurisdiction of the Federal Supreme Court in Iraq: A Comparative Study* [Doctoral dissertation, University of Karbala, College of Law].

Al-Mahdi, M. A. A.-M. M. (2024). The Role of State Authorities in Implementing Constitutional Judgments: A Comparative Study. *Middle East Research Journal*.

Al-Naili, H. J. A. H. (2017). The Interpretive Jurisdiction of the Federal Supreme Court in Iraq. *Al-Muhaqqiq al-Hilli Journal for Legal and Political Sciences*.

Al-Saadi, H. T. M. A. (1999). *Conflict of Jurisdiction between the Ordinary and Administrative Judicial Authorities in Iraq* [Master's thesis, Al-Nahrain University, College of Law].

Al-Sayed, M. (1985). Administrative Authority and Its Position among the Public Authorities of the State. *Journal of Administrative Sciences*.

Al-Tribaq, R. (2022). The Problem of Definition between Jurisprudential, Judicial, and Legislative Conflict. *Journal of Scientific Readings in Legal and Administrative Research and Studies*.

Al-Zubaidi, H. J. (2012). *The Principle of Separation of Powers and Its Relationship with Judicial Independence in Iraq* [Master's thesis, Al-Nahrain University, College of Law].

Ali, F. K. (2020). Guarantees for the Distribution of Jurisdictions between Federal Authorities and Regional Authorities under the Iraqi Constitution. *Journal of Legal and Political Sciences*.

Aref-Kia, O., Masoud, G., & Raei, M. (2019). A Comparative Study of the Challenges Facing the Application of the Theory of Separation of Powers in the Legal Systems of the European Union and the Islamic Republic of Iran. *Rahyaft-e Enqelab-e Eslami*.

Behnia, M. (2005). Separation of Powers in Practice: An Overview of Models of Separation of Powers in Iran, the United States, and France. *Majles and Rahbord*.

Ben Massoud, S. (2018). Conflict of Interests in Public Administration between the Authority of Law and Practical Application. *Masarat in Legal Research and Studies*.

Falih, N. T. N. (2020). Conflict of Jurisdiction between the Judiciary and the Arbitration Tribunal in Taking Interim or Precautionary Measures. *Journal of Law and Humanities*.

Hamza, M. P. (2022). Conflict of Functional Jurisdiction between the Federal Supreme Court and the Administrative Judiciary in Iraq: An Analytical Study. *Journal of Legal Sciences*.

Jabr, M. S. (1981). Administrative Dispute and Resolving Issues of Jurisdictional Conflict in the Administrative and Egyptian Fields. *Journal of Government Cases Administration*.

Karimi, S. (2011). *A Study of the Instruments of Legislative Supremacy over the Executive Power in Models of Separation of Powers and Its Position in the Iranian Legal System* [Master's research proposal, University of Tabriz].

Khudr, M. (2016). A Study on the Principle of Separation of Powers. *Mawdoo3.com*.

Mawlud, M. U. (2023). Resolving the Conflict of Jurisdiction between the Ordinary and Administrative Judiciaries in Iraq and the Kurdistan Region: An Applied Analytical Study. *Journal of the College of Law for Legal and Political Sciences*.

Mousavi, S. A. (2021). A Comparative Study of the Principle of Separation of Powers in the Legal Systems of Iran and the United States of America. *Rah-e Vekalat*.

Samimi, M., Rahimi, S., & Mohammadzadeh, N. (2024). Separation of Powers and Its Position in the Constitution of the Islamic Republic of Iran. *Afaq-e Olum-e Ensani*.

Shirshab, H. D. (2024). Regulatory Conflict between the Legislative and Executive Authorities. *Journal of sustainable studies*.